

صلح جهانی در نظام قانون مند

محمد رضا حکاک زاده *



چکیده

عملکرد مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد در راستای مبارزه با تروریسم بین‌المللی و کمک‌های انسان‌دوستانه، ناشی از تحولاتی است که در مفهوم صلح پدید آمده است. تشکیل مراجع قضایی بین‌المللی که از قرن بیستم آغاز و در دهه پایانی آن به اوج خود رسید، از اهمیت بسیار والایی در نیل به صلح جهانی برخوردارند، امروزه تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی را به ارمغان آورده که عامل محکمی در تضمین حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت به شمار می‌رود. ممنوعیت هرگونه توسل به زور خارج از مقررات منشور ملل متحد که منشاء آن به معاهده ممنوعیت جنگ در فاصله دو جنگ جهانی بر می‌گردد، امروزه با وجود راه‌کارها و ساز و کارهای بین‌المللی به خصوص سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی و گسترش تعداد و اختیارات آن‌ها در جهانی شدن نظام قانون‌مند بین‌المللی، سهم به‌سزائی را به خود اختصاص داده‌اند. تعهدات هرکشور در قبال جامعه بین‌المللی که موجبات هرچه بیشتر همبستگی بین کشورها را پدید آورده است از دیگر مواردی هستند که به آن‌ها پرداخته شده است.

در این مقاله به بررسی ابعاد مختلف عوامل و فرایندهایی که مانع بروز مخاصمات مسلحانه می‌گردد و هم‌چنین علل بروز آن‌ها پرداخته شده است. با تغییرات شگرف دنیای امروز مفهوم حاکمیت ملی از نظام وستفالیایی به دولت - ملت و نتیجتاً «ما مردم ملل متحد» گرایش روز افزونی دارد. در سال‌های اخیر با گسترش هرچه بیشتر کنوانسیون‌های قانون‌ساز بین‌المللی به این نتیجه می‌رسیم که به هرنسبت مقررات حقوق بشری و توجه به نقش انسان‌ها بیشتر باشد، دستیابی به صلح پایدار آسان‌تر میسر می‌گردد.

رعایت مقررات حقوق بین‌الملل به دنبال خود صلح و آرامش و تعالی را به جامعه انسانی نوید می‌دهد. رابطه حاکمیت و قواعد آمره و این‌که نقض هنجارهای امری حقوق بشری منجر به نقض صلح می‌شود با تبیین مفهوم صلح و نظام قانون‌مند جهانی و تأثیری که این دو بر یکدیگر می‌گذارند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

کلید واژه‌ها

منع توسل به زور، صلح، همبستگی، حکومت قانون، سازمان‌های بین‌المللی، جامعه بین‌المللی، حاکمیت، منشور ملل متحد، حقوق بشر.

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب.

مقدمه

آرامشی که در پرتو صلح به دست می‌آید، پیشرفت بشر را به همراه دارد. آموزش مستمر به نسل‌های متمادی عاملی است که به تدریج فهم فلسفه صلح را آسان می‌کند. رجوع به عقاید و اندیشه‌های ارزشمند فیلسوفی مانند کانت که مستلزم برخورداری از تعلیم و تربیت است؛ باعث پدید آمدن فلاسفه دیگری مانند فیخته، هگل و شوپنهاور شده است که ماحصل آن عنصر گران‌مایه، قدیم‌ترین نیاز بشر یعنی صلح است. با تشکیل حکومت‌ها و اختیاراتی که به‌عنوان صلاحیت انحصاری مقرر گردید، ضرورت تقویت نقش ملت‌ها ناشی از مبارزات مردمی به‌طور فزاینده‌ای در طول تاریخ مشاهده می‌شود. با توجه به حکومت‌هایی که در سرتاسر گیتی اعمال می‌شد، حقوق دانان را وادار نمود که در خصوص مبانی شکل‌گیری حکومت اقدام کنند؛ اصل ملیت یکی از دستاوردهای آن است. موارد هولناک نقض حقوق بشر، زمینه تحولات مفهوم حاکمیت را موجب شد. مفهوم قدیمی حاکمیت امروز دگرگون شده است. تدوین کنوانسیون‌های مهم حقوق بشر که مجموع آنها به منشور حقوق بشر شهرت یافته؛ اثر عمیقی در این رابطه به جا گذاشته است.

در خلال چند دهه گذشته تحولات بزرگی در روابط بین دولت‌ها رخ داده که جنبه بنیادی دارند. برای تعریف این دگرگونی، تنها یک نام کافی نیست. در حالی که واژه «هم‌بستگی» نیز بر آن مصداق دارد، «جامعه بین‌المللی» نیز مناسب است. نقطه عطف نظام ملت دولت، هم‌زمان با انعقاد معاهدات صلح وستفاليا در اروپاست. در این دوره، حاکمیت جنبه انحصاری داشت و ناشی از قدرت بی‌کران دولت بود که میراث گذشته بود. عملاً پادشاهان، حاکمیت را به میل خود اعمال می‌کردند و البته به نام ملت، مشروعیت پیدا می‌کرد. بنابراین با قانونی بودن جنگ مشروع، به فرمان شاهان، ملت‌ها بدون این که دلیل و منفعتی برایشان وجود داشته باشد، با یکدیگر به ستیز می‌پرداختند. اگر فتحی بود از آن شاهان نامیده می‌شد و اگر شکستی عارض می‌شد، مصیبت و بلا پای آن متوجه همان ملت‌هایی بود که با یکدیگر هیچ خصومت مستقیمی نداشتند. رقابت‌های استعماری، علاوه بر این که سرزمین‌ها را فرا گرفته بود، به دریاها نیز تسری یافته بود. انگلستان با توجه به مالکیت بیشترین مستعمرات و قوی‌ترین نیروی دریایی، ادعای مالکیت دریاها را با نظریه سلطه دریایی اعمال می‌کرد.^(۱)

هابز سه علت اساسی برای کشمکش و منازعه مطرح می‌کند؛ او در لویاتان می‌نویسد: در نهاد آدمی سه دلیل منجر به جنگ می‌شود؛ نخست رقابت، دوم ترس، سوم طلب عزت و افتخار.^(۲) این تفکر بر اذهان مستولی بود که هر کسی تا آن‌جا که به دست یافتن به صلح امیدوار باشد، باید برای آن بکوشد. ولی وقتی نتواند به صلح دست یابد آن‌گاه می‌تواند از همه وسایل و امکانات لازم

برای جنگ بهره ببرد. با پشت سر گذاشتن دو جنگ جهانی، بشریت به این مهم آگاه شد که جنگ، کارساز نیست و هر جنگی هر قدر هم بزرگ، بالاخره به صلح منتهی می‌شود. پس با ایجاد مکانیزم‌های متفاوت، نقش دیپلماسی پررنگ‌تر شد. تفکر گسترش بین‌المللی کردن در چند دهه اولیه قرن بیستم، بالغ بر ۳۰۰ انجمن حرفه‌ای و گروه‌های با ارتباطات بین‌المللی را پدید آورد. این رقم در اواسط قرن بیستم، بالغ بر ۲۰،۰۰۰ می‌شود. این روند منجر به «نهادینه کردن حقوق بین‌الملل» شده است. ایجاد سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها را به‌طور دائم به یکدیگر مربوط می‌سازد. این ارتباط نیز خود به خود توسعه حقوق بین‌الملل را به همراه دارد. توسعه نظریات مشترک همراه با روابط متقابل «امنیت جمعی» را پدید می‌آورد و بالاخره مهم‌تر از همه، تغییراتی در مفهوم حاکمیت به وجود آمده که نتایج غیرقابل باوری را به دنبال داشته است. زیرا این تفکر هگل، تجربه خود را آزموده و دیگر طرفداری ندارد که «وقتی اراده‌های جزئی دولت‌ها نتوانند به توافق برسند، فقط جنگ می‌تواند منازعاتشان را فیصله دهد.»^(۳)

سؤال اصلی این مقاله این است که، آیا صلح جهانی درگرو موجودیت نظام قانون‌مندست؟ می‌توان این پرسش را به اجزائی تقسیم کرد و در جستجوی پاسخ، از سؤالات دیگری کمک گرفت. تبیین صلح و چالش‌های فرا روی صلح جهانی چیست؟ مقتضیات یک نظام قانون‌مند و راه‌کارهای اساسی استقرار صلح و ثبات در عرصه جهانی کدامند؟ ضرورت نظام واحد قانون‌مند که در حقوق بین‌الملل، بدو با وضع مقررات محقق می‌شود و متعاقباً دولت‌ها به آن روی می‌آورند، نتیجه شیرین و مطلوبی را به همراه دارد که چیزی نیست، غیر از آرمان دیرینه انسان‌های متمدن و آن صلح جهانی است.

موضع‌گیری دولت‌ها و تشکیلات جدید بین‌المللی و اهمیتی که به مشترکات جامعه بشری داده می‌شود، همه عواملی هستند که بر حاکمیت ملی تأثیر گذاشته و آن را به نفع جوامع انسانی متحول نموده است. نگرش جدیدی که پس از پایان جنگ سرد بر صلاحیت انحصاری دولت‌ها پدیدار شده و ایجاد قواعد‌آمره، که تمامی دولت‌ها و جامعه بین‌المللی مکلف به تبعیت از آن‌ها هستند، با تأکید بر اصل ممنوعیت توسل به زور از یک طرف و مصوبات شورای امنیت بر جواز مداخلات بشردوستانه از طرف دیگر، همگی گام‌های مفیدی برای نیل به اهداف متعالی مندرج در منشور ملل متحد، بالاخص صلح هستند.

گسترش تدریجی حقوق بشر و آثاری که بر حاکمیت گذاشته، امکان اعمال خودسرانه را سلب نموده است. امروزه محصول رعایت حقوق بشر، صلح جهانی است؛ با اهدافی که جامعه جهانی، به اقرار سران دولت‌ها در آغاز هزاره سوم به دنبال آن‌هاست، دانش عمومی بر نهادهای حقوقی بین‌المللی و ایجاد مراجع قضائی بین‌المللی، جامعه جهانی را قانون‌مندتر از گذشته کرده است.

تأسیس نهادهای بین‌المللی حافظ حقوق بشر یکی از مهم‌ترین عوامل نوید بخش صلح جهانی هستند.

۱ - تبیین صلح و مفهوم حقوقی مؤلفه‌های آن

۱-۱ - صلح از دیدگاه حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل را می‌توان به‌عنوان عالی‌ترین ابزار دستیابی به نظمی تصور کرد که جنبه جهانی دارد. رهبری نبرد علیه عوامل مخرب صلح جهانی، از وظایف حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. این نظام اغلب به‌عنوان یک نظام مثبت حقوقی، در این مورد مشابه نظام حقوق داخلی عمل می‌کند. بدین ترتیب تأکید بر وظیفه تک تک اعضای جامعه جهانی، ملت‌ها و حقوق آن‌هاست. برای درک بهتر رسیدن به صلح جهانی بررسی تحولات قرون اخیر به خصوص چهار قرن گذشته دارای اهمیت است. از آنجاییکه بنای ساختار کنونی نظام بین‌الملل از زمان صلح وستفالی و پایان جنگ‌های مذهبی در اروپا شروع شد. به‌خصوص در اوایل قرن نوزدهم تحولات فرانسه و انقلاب صنعتی و سپس آغاز قرن بیستم با انقلاب بلشویکی موج بزرگ ضد استعماری و جنبش‌های آزادیبخش ملی در جهت استقلال و تدوین منشور ملل متحد که در بند ۱ ماده ۲ آن تأکید بر تساوی حاکمیت‌ها در سازمان ملل متحد دارد، ساختار نظام بین‌المللی را از سلسله مراتب به سطح افقی تغییر داده است.

در خصوص جامعه جهانی آینده، اگر بخواهیم جامعه‌ای صلح‌آمیز باشد، به‌عوض در نظر گرفتن منافع فردی دولت‌های خاص، نیازمند تمرکز بیشتر بر منافع جمعی جهانی هستیم. در نتیجه اولیت دادن به وظایف، بیشتر از حقوق، اهمیت پیدا می‌کند.^(۴) حقوق بین‌الملل برای رسیدن به صلح مستمر، نیازمند توجه به این مهم است. به‌همین منوال فلسفه حقوق، منابع مختلف حقوق و نظام حقوقی بین‌المللی، ابزارهای تعیین‌کننده‌ای محسوب می‌شوند که به‌نظر می‌رسد، در این مطلب مورد غفلت واقع شده‌اند. یکی از مثال‌های خوب که ثابت می‌کند به حقوق، بیش از وظائف پرداخته شده، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. اعلامیه حق مردم بر صلح^۱ مصوب ۱۹۸۴ مجمع عمومی و ضمیمه آن با تأکید بر اصول و اهداف منشور ملل متحد جهت حفظ صلح امنیت بین‌المللی، توجه به توسعه و پیشرفت کشورها و وظیفه اصلی هر کشور به حفظ صلح آمیز زندگی مردم به‌عنوان یک تکلیف بنیادین و حق مقدس مردم عنوان شده است.

هوگو گروسیوس در سال ۱۶۲۵، یعنی زمانی که مهم‌ترین روابط بین کشورها مبتنی بر جنگ بود در کتاب حقوق جنگ و صلح به موضوع مشروعیت جنگ می‌پردازد، در حالی که در آن زمان

1. «54th Plenary Meeting November 1984A/res/39/11».

برده‌داری یک رسم غالب جوامع بشری بوده است. او برخی انتقادات و ابتکاراتی بر حقوق جنگ وارد می‌کند که به‌طور بنیادی حقوق جنگ را از فرایند ضد اخلاقی متحول کرده و نتیجتاً شکل جنگ عادلانه را ایجاد می‌کند. گروسیوس تأکید می‌کند که اگر چه جنگ، می‌تواند بدون رسمی بودن آغاز شود، مع‌هذا طبق حقوق جنگ، به‌دلیل قابل استناد بودن به برخی امتیازات و آثار، نیاز به رسمیت دارد. او دو عامل را برای قانونی بودن جنگ بر می‌شمارد: یکی این‌که باید توسط هر دو طرف که دارای حاکمیت قانونی هستند ایجاد شود و دیگری این‌که شروع آن، باید همراه با برخی تشریفات مانند اعلام رسمی، به‌گونه‌ای عمل شود که برای طرفین متحارب قابل تشخیص باشد.^(۵) مشابه دیگر مفاهیم حقوقی که در طول زمان و با تلاش‌های دانشمندانی مانند بینکرشوک، جنتیلی، پوفندروف، واتل، هابز و روسو متحول شدند؛ برای نیل به صلح پایدار ابتدا باید از محدودیت و قوانین جنگ، سخن به میان آید، تا این‌که جامعه کشورها ممنوعیت آن را مورد پذیرش قرار دهد. به‌عقیده روسو، عدالت بدون آزادی بی‌معناست. وی از نخستین فیلسوفانی است که درباره وضعیت طبیعی انسان و ماهیت قرارداد اجتماعی برای برون رفت از وضعیت طبیعی اندیشیده است که حاصل آن قرارداد اجتماعیست.^(۶) فراتر از این باید گفت: هیچ‌گاه نمی‌توان عدالت را بدون صلح تصور کرد، جفری رابرتسون، در کتاب «جنایات علیه بشریت» در باره مکاتباتی که در خلال جنگ‌های ساریو صورت گرفت چنین نقل می‌کند: «اگر شخصی یک نفر را بکشد، او را به زندان می‌اندازند. زمانیکه شخصی بیست نفر را بکشد، می‌گویند او روانی است. اما اگر شخصی بیست هزار نفر را از بین ببرد، او را برای مذاکرات صلح به ژنو دعوت می‌کنند»^(۷) حقوق، علم باید‌هاست. اما نباید آن را بی‌ارتباط با اخلاق دانست. اگرچه ارزش‌های حاکم بر این دو متفاوت است، اما برهم پوشانی دارند. به‌عبارت دیگر «حقوق، به‌دنبال تنظیم روابط اجتماعی است و اخلاق در پی تکامل انسان است.»^(۸) در جامعه بین‌الملل، ضمانت اجرا در برخورد با هرگونه تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی، می‌تواند نقش باید‌ها را اجرا کند. این‌گونه عوامل اگر چه ناقص، اما میانه‌ای بین جنگ و کلمات را ایفا می‌کنند. زمانی که ملت‌ها، افراد و گروه‌های طغیان‌گر، هنجارهای بین‌المللی را نقض می‌کنند، حق ذاتی دفاع مشروع به میان می‌آید که امروزه تنها استثناء توسل به زور محسوب می‌گردد.

۱-۲- قانونی شدن اصل ممنوعیت توسل به زور

در ۲۷ اوت ۱۹۲۸، با حضور نمایندگان ۱۵ دولت^۱ جنبشی برای غیرقانونی کردن جنگ و جلوگیری از تکرار کشتار جنگ جهانی اول پدید آمد. وزیر خارجه فرانسه آریستید بریان ابتدا پیشنهاد یک معاهده دوجانبه با آمریکا را داد که طبق آن، جنگ را به عنوان یک روش حل اختلاف بین فرانسه و ایالات متحده تقبیح می‌کرد و آمریکا را به سمت یک سیستم دفاعی علیه آلمان سوق می‌داد. حمایت ایالات متحده از پیمان جنبه سیاسی هم داشت. مداخله‌گران فکر می‌کردند که این عمل منجر به پذیرش میثاق جامعه ملل توسط این کشور شود، در حالیکه انزوا طلبان و گروه‌های صلح امیدوار بودند که این پیمان باعث پایان جنگ شود وزیر خارجه آمریکا، فرانک کلگ، نگران بود که امضای پیمان پاریس در می ۱۹۲۷ می‌تواند باعث کشیده شدن کشورش به یک جنگ اروپائی در حمایت از فرانسه شود. بدین ترتیب معاهده را به سمت چندجانبه بودن گسترش دادند تا بدین وسیله همه، جنگ را مذموم بشمارند. بریان حق انتخابی نداشت جز این که پیمان را بپذیرد، که رنگ اخلاقی داشت و اعمال زور را مسدود می‌کرد و آمریکا را به هیچ نظام معاهداتی اروپا ملتزم نمی‌کرد. در نتیجه، زمانیکه ژاپن، منچوری را در سال ۱۹۳۱ اشغال کرد، یا زمانی که ایتالیا در سال ۱۹۳۵ به اتیوپی حمله کرد و بعد از این وقتیکه آلمان شروع به گسترش سرزمین-هایش در اواخر ۱۹۳۰ می‌کرد، این پیمان با عدم کارآیی مواجه شد.

در انتخاب شرایطیکه زور به‌طور قانونی استفاده شود، مدونین منشور مواجه با انتخاب بین قواعد و استانداردها بودند.^(۹) انتخابیکه نشان‌گر موضوعات به هم نزدیکی برای حقوق دانان است.^(۱۰) با مشخص کردن این‌که در چه شرایطی اعمال زور مجازست، قواعد روشن و کاربردشان نیز آسان است. بدین ترتیب، تا حد زیادی پیش‌بینی پذیری موضوع هم برای کسانی که این قواعد را به کار می‌برند و هم کسانی که آن‌ها را وضع می‌کنند، مهیا می‌شود. معیارها درمقایسه، مقدار بیشتری از عواملی است که توسط تصمیم‌گیرندگان از نظر عملی اجازه می‌دهد که به حساب آورده شوند، اما اجرا را با زحمت مواجه می‌سازند.^۲ و بدین ترتیب نشان‌گر اصل نمایندگی در موضوعات هستند. انتخاب بین قواعد و معیارها از آن‌چنان اهمیتی برخوردارست که به قدرت تصمیم‌گیری، اجازه انتخاب بین نهادها یا فعالان در یک نظام حقوقی را می‌دهد؛ بدین ترتیب نشان‌گر موضوعات بالقوه‌ای خواهند بود. برای قانون حاکم بر استفاده از زور، منشور ملل متحد از

۱. استرالیا، بلژیک، کانادا، چکسلواکی، فرانسه، آلمان، بریتانیا، هند، دولت آزاد ایرلند، ایتالیا، ژاپن، نیوزیلند، لهستان، آفریقای جنوبی و ایالات متحده.

۲. قواعد و استانداردها، از نظر تصمیم‌سازان و قانون‌سازان متفاوت هستند: در تصویب یک قاعده، قانون‌ساز بر اهمیت قانون اقتدار دارد. کسانی که قانون را اجرا می‌کنند، با موضوعات محدودی مواجه می‌سازد. برعکس، قانون‌ساز نماینده قدرت در تصمیم‌سازی از نقطه نظر کاربردست.

دو نظام به هم گره خورده، که هم قواعد و هم معیارها را به کار می‌برد، استفاده کرده است.^(۱۱) باتوجه به استفاده یک جانبه از زور، منشور یک قاعده را وضع می‌کند. اعمال زور عموماً ممنوع است و می‌تواند توسط یک کشور تنها در دفاع مشروع در زمانی که یک حمله مسلحانه انجام شده، به کار رود. میشل گلنن از نویسندگان پرکار حقوق بین‌الملل در این زمینه می‌نویسد: ترسیم خطی دقیق از موردی که زور می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، کار مشکلی است، به همین دلیل رسیدن به این هدف را با تردید همراه می‌کند.^(۱۲)

پایان جنگ سرد، پایان مخاصمه مسلحانه بین‌المللی یا مداخلات نظامی آمریکائی نبود. در دهه گذشته، ایالات متحده به خارج از مرزهای خود نیروی نظامی اعزام کرده است. سومالی، هائیتی، یوگسلاوی سابق و کامبوج، فیلیپین و یمن را می‌توان ذکر کرد. موشک‌های این کشور در جستجوی تروریست‌ها در سودان و افغانستان شلیک شده‌اند. در چند سال گذشته، ایالات متحده جنگ‌های بزرگی علیه دول حاکم از جمله صربستان، افغانستان و عراق راه انداخته است. در خلال جنگ سرد نیز کشورهایی مانند کره، ویتنام، گرانادا و پاناما قابل ذکرند. درحالی که آهنگ جنگ فرقی نکرده؛ اهداف آن‌ها دگرگون شده است. در طول جنگ سرد، ایالات متحده به‌عنوان بخشی از استراتژی جلوگیری از گسترش قدرت شوروی، توسل به زور خود را توجیه کرده بود.^(۱۳) جنگ‌ها رخ می‌دهند، گاهی از طریق غیرمستقیم، مثلاً ایالات متحده معتقد بود که اتحاد شوروی سابق، قصد توسعه حوزه اثرگذاری خود را در کره و ویتنام، یا سعی در بی‌ثباتی در گرانادا، پاناما و خلیج فارس را دارد. از آنجائیکه با پایان جنگ سرد، توجه تأثیرات آمریکا به سمت نوع جدیدی از مسائل بین‌المللی و تهدید، تغییر کرده است؛ با از میان رفتن اتحاد شوروی نباید تعجبی کرد. مداخله آمریکا در کوزوو، ناشی از توقف حقوق بشر در مرزهای ناتو بود. برای جنگ در افغانستان، تلاش بر تغییر قوانین حاکم بر میلیشیای طالبان نبود، زیرا افغانستان خود یک تهدید مستقیم برای ایالات متحده به‌شمار می‌رفت؛ اما به دلیل این‌که اجازه داده بود که طالبان از سرزمینش استفاده کنند و به ایالات متحده حمله نمایند توجیه کننده دفاع مشروع به حساب می‌آید. در عراق، ایالات متحده، سعی کرد حمله به این کشور را به دنبال قطع‌نامه‌های شورای امنیت و از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی که تهدیدی برای ایالات متحده و کشورهای منطقه محسوب می‌شد، موجه جلوه نماید.

هدف اولیه سازمان ملل متحد، طبق ماده ۱ منشور، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و در نهایت: اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری و از بین بردن هرگونه تهدید علیه صلح می‌باشد. به‌طور خلاصه، تشکیل سازمان مهم‌ترین تلاش برای ایجاد نهادینه یک رژیم تقویت صلح جمعی

است. به دنبال تحقق اهداف مذکور در ماده ۱ منشور، ماده ۲ آن برای تمام اعضاء در تعقیب مقاصد مندرج در اولین ماده اعلام می‌کند که طبق یک‌سری اصول بنیادین عمل خواهند کرد. بند ۴ ماده ۲ منشور مقرر می‌دارد: «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد، خودداری خواهند نمود.»

از طرف دیگر، ماده ۵۱ نیز مقرر می‌دارد: ... هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود خواه فردی یا دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می‌آورند، فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ‌وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد؛ تأثیری نخواهد داشت. مع هذا تا آن زمان این ماده اجازه حداقل یک نوع توسل به زور را به دولت عضو می‌دهد. یعنی، استفاده از نیروی مسلح برای پاسخ به یک حمله مسلحانه. اختلاف عقیده زیادی در باره ماهیت قلمرو این مواد وجود دارد.^(۱۴) تلاش‌های پیرامون تعریف «زور» برای دربرگرفتن تمامی اقدامات مقابله به مثل با توجه به نتایج آن، به نظر می‌رسد مشکل بتوان یکسان تلقی کرد.^(۱۵)

حقوق دان برجسته‌ای مانند یان براونلی، حتی استدلال می‌کند که حق دفاع مشروع، تنها بعد از حمله فرامرزی، امکان پذیرست.^(۱۶) مطابق ماده ۵۱، حق ذاتی دفاع مشروع تنها «اگر حمله مسلحانه‌ای رخ دهد» امکان‌پذیرست، به گونه‌ای که حمله در حال انجام باشد یا قبل از این که بخواهد از زور استفاده شود، باید محقق شده باشد. چنین تفسیری، به این معناست که منشور، حق از قبل موجود حقوق بین‌الملل عرفی در مورد اقدام پیش‌دستانه دفاع مشروع را منتفی می‌داند. در حالیکه هیچ نشانی نیست که مدونین منشور قصد محدود کردن قاعده عرفی در این خصوص را داشته باشند.^(۱۷) در حقوق بین‌الملل عرفی، حق توسل به زور در قبال حمله‌ای که هنوز رخ نداده است؛ یک جنبه مهمی از «حق ذاتی» دفاع مشروع است. کلوگ، یعنی همان وزیری که تلاش کرد با انعقاد پیمان، جنگ را غیرقانونی اعلام کند؛ در یک سخنرانی اعلام می‌کند که حق دفاع مشروع یک حق ذاتی برای هر دولت حاکمی است و در هر قراردادی نیز به طور ضمنی درج شده است.

هر ملتی در هر زمان برای دفاع از سرزمینش از هرگونه حمله یا تهاجم آزاد است و بدون توجه به مقررات معاهده‌ای، تنها خودش صلاحیت دارد که تعیین کند آیا در شرایطی که به وجود آمده ضرورت توسل به جنگ برای دفاع مشروع محقق گردیده یا نه؟^(۱۸)

بسیاری معتقدند که ماده ۵۱ منشور ملل متحد باید به عنوان شناسائی حق دفاع مشروع و نه قاعده گذار آن تلقی شود. به این معنی که این مفهوم از حقوق بین الملل عرفی گرفته شده است.^(۱۹) در قضیه نیکاراگوئه، دیوان بین المللی دادگستری در خصوص قانونی بودن دخالت آمریکا در نیکاراگوئه با همین استدلال مداخله آمریکا در نیکاراگوئه را برخلاف حقوق بین الملل عرفی تشخیص داد.^(۲۰) طبق حقوق بین الملل عرفی، حق توسل به زور در پیشگیری از حمله ای که هنوز رخ نداده است، جنبه مهمی از «حق ذاتی» دفاع مشروع به شمار می رود. به نقل از الینهورت وزیر خارجه آمریکا: «طبق مقررات حقوق بین الملل، هر دولت حق حمایت از خودش را از طریق جلوگیری از به وجود آمدن شرایطی که دیر شود تا بتواند از خودش دفاع کند،»^(۲۱) را دارد. شکل سنتی حق دفاع مشروع ناشی از رویداد کارولین است. در سال ۱۸۳۷، کشتی کارولین سرباز و مهمات را از ایالات متحده برای شورشیان مسلح برخلاف قوانین بریتانیا به کانادا حمل می کرد. نیروی نظامی بریتانیایی وارد سرزمین ایالات متحده شد، کارولین را بازداشت کرد؛ کشتی را آتش زد و آنرا در آبشار نیاگارا غرق کرد. در این حادثه، دو تبعه ایالات متحده کشته شدند. در پاسخ به ادعای بریتانیا مبنی بر دفاع مشروع، وزیر خارجه آمریکا، دانیل ویستر از بریتانیا خواست که ثابت کند: دفاع مشروع در قضیه ضروری بوده، به طوری که هیچ گزینه دیگری باقی نبوده و هیچ فرصتی برای تأمل وجود نداشته. حتی با فرض ضرورت، ورود به سرزمین ایالات متحده کار غیر منطقی و افراطی به نظر می رسد، اما در این قضیه دفاع مشروع به لحاظ ضرورت، توجیه شد.^(۲۲)

موضوع دیگری که امروزه از اهمیت ویژه ای برخوردار شده، موضوع تروریست هاست که نمی توان آن ها را به کشورها ارتباط داد. توسل به زور علیه اقدامات تروریستی در کشورهای دیگر در نظریات حقوقی مختلفی مورد دفاع قرار گرفته، به خصوص در مواردی که کشورها مأمین یا حامی تروریست ها می شوند. این که این گروه ها خارج از کنترل دولت باشند، مسئولیت بین المللی را ساقط می کند؛ اما به معنی این نیست که آن دولت از مجازات مصون باشد. مجمع عمومی اعلام کرده که هر دولتی وظیفه دارد که از در اختیار گذاشتن سرزمینش برای فعالیت های برنامه ریزی شده یا اعمال زور گروه های داخلی یا اقدامات تروریستی در کشور دیگر خودداری کند و مراتب را به کمیسیون ارجاع دهد.^(۲۳) در بررسی سال ۱۹۷۷ پیرامون وظائف کشورها برای کنترل گروه های تروریستی، چنین تصمیم گرفتند که دولت ها باید از چنین فعالیت هایی علیه حکومت های خارجی جلوگیری کنند.^(۲۴) پیش از ۱۱ سپتامبر، جامعه بین المللی به اقدامات توسل به زور راجع به تروریست های غیردولتی انتقاد داشت. در سال ۱۹۶۸ اسرائیل، در پاسخ به حمله تروریستی به خط هوایی ای ال ال در فرودگاه آتن، به فرودگاه بیروت حمله کرد. این حمله با اتفاق آراء به-

عنوان نقض منشور ملل متحد، محکوم شد.^(۲۵) شورای امنیت این ادعای اسرائیل را که لبنان مسئول فعالیت‌های سازمان‌های تروریستی است، اکیداً رد کرد.^(۲۶) در قطع‌نامه ۱۳۶۸، که شورای امنیت حمله ۱۱ سپتامبر را محکوم کرد، اعلام نمود که منشور هیچ مجوزی برای توسل به زور در دفاع مشروع برای پاسخ به حملات تروریستی توسط فعالان غیردولتی که در سرزمین کشور دیگر حضور دارند، صادر نمی‌کند.

در سال‌های اخیر دامنه تحولات و تغییرات، وجود قواعد قدیمی و تهدیدات جدید، منجر به وجود دیدگاه جدیدی شده است که نظریه «صلح به هر قیمت»^(۲۷) جای خود را به دومقوله صلح مثبت و صلح منفی داده است. به عبارتی فقدان مخصصات مسلحانه به منزله «صلح منفی» و آن‌جائیکه حقوق بشر تحت حمایت قرار دارد «صلح مثبت» می‌گویند.^۱ قواعد قدیمی منشور سازمان ملل متحد، هیچ راهی را برای جامعه بین‌المللی جهت بحث پیرامون این نظریات و رسیدن به یک اجماع در باره کاربرد نیروهای مسلح ارائه نمی‌دهد. به عبارتی فقدان اجماع در چنین وضعیتی جدای از مسئله تجاوز، توسل به زور را توجیه می‌نماید.^(۲۸) آن‌چه از لحاظ منشور ملل متحد «تهدید به صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز» محسوب می‌شود به معنی مجوز سازمان ملل متحد به استفاده از زور است. اما هیچ اجماعی بر این‌که در موارد تهدید علیه صلح یا نقض صلح، چگونه باید از توسل به زور بهره گرفته شود وجود ندارد. در نتیجه این خطر هست که کشورها، شورای امنیت را دور زده و با استفاده از توسل به زور یکجانبه، نقش شورا را از داور موضوع، به یک ناظر تقلیل دهند؛^۲ به‌عنوان مثال، می‌توان حمله سال ۲۰۰۳ ایالات متحده به عراق و بمباران کوزوو و جمهوری فدرال یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ را ذکر نمود. زمانی که دو مقوله تهدید علیه صلح و نقض صلح مطرح می‌شود، شورای امنیت به‌عنوان تنها مرجع مقتدر بین‌المللی در تشخیص این مقولات به ذهن متبادر می‌گردد. فصل هفتم منشور که زمانی گفته می‌شد به دلیل عدم استفاده، از انتفاع خارج است،^(۲۹) پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توسط سایر اعضاء فعال‌تر گردیده است. وظیفه اصلی سازمان ملل متحد، حفظ صلح است و بدان جهت اهمیت دارد که جنگ میان اعضاء سازمان اصولاً ممنوع اعلام شده است.^(۳۰) خطرانی‌که در این میان وجود دارد این‌استکه در زمان جلوگیری از یک فاجعه تلخ، شورای امنیت از هرگونه اقدامی خودداری کند. مثلاً سوء استفاده‌های به‌عمل آمده در دارفور سودان را می‌توان نام برد. این‌گونه وضعیت‌ها منجر به تضعیف مشروعیت شورای امنیت شده است، به‌گونه‌ایکه ممکن است سوءاستفاده‌های دیگری نیز توسط

1. <http://www.un.org/secureworld>.

۲. ماده ۲۴ منشور ملل متحد.

کشورها رخ دهد.^۱ مفهوم مشروعیت توسل به زور و قانونی بودن آن که امروزه به کار می‌رود، چنانچه اقدامات یک جانبه نظامی ممنوع شود، دیگر محلی از ارباب نخواهد داشت.^۲ بررسی خطرات وضعیتی که در سپتامبر ۲۰۰۳ به وجود آمد، باعث شد که دبیرکل وقت سازمان، کوفی آنان اعلام نمود که جامعه بین‌المللی درخصوص قواعد توسل به زور و امنیت جمعی به یک دوراهی رسیده است. به همین منظور، یک هیئت عالی‌رتبه منصوب شدند که آیا نیازی به اصلاح قواعد، وجود دارد؟^۳ درسامبر ۲۰۰۴، هیئت نظر خود را چنین اعلام کرد که قواعد منشور ملل متحد، در خصوص توسل به زور، کافی هستند. به جز مواردی که کشورها در قبال حملات نظامی بالفعل یا بالقوه، متوسل به دفاع مشروع شوند و آنهم باید به اطلاع برسد؛ شورای امنیت، مقتدرترین قدرت، برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌رود. به این دلیل، قدرت آن بسیار گسترده است به طوری که می‌تواند مجوز استفاده از زور در مورد جنگ پیشگیرانه علیه تهدیدات غیر آشکار را نیز صادر کند. علاوه بر این، مسئولیت حمایت از جامعه بین‌المللی در حمایت مردم از سوءاستفاده‌های گسترده دولت‌هایشان از قوانین حقوق بشر را نیز داراست. تنها موردی که توسط مجمع عمومی به تصویب رسید و جامعه بین‌المللی باید به‌عنوان یک مسئولیت حمایتی به رسمیت بشناسد، مداخله بشردوستانه است که در برخی موارد می‌تواند قانونی باشد.^(۳۱) به موجب ماده ۳۹ منشور، باید تهدیدات جدید و این‌که چه شرایطی تشکیل دهنده تهدید علیه صلح و نقض صلح هستند، تعیین گردند. بحث‌های علمی بر اینکه چه نوع مداخلاتی قانونی هستند نیز درگرفته است، اگرچه دفاع مشروع پیشگیرانه نیز قانونی است و حتی گفته شده که جنگ پیشگیرانه برای خنثی کردن کشورهای خطرناک از به‌دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای نیز قانونی است و بالاخره این‌که کاربرد سلاح نظامی علیه تروریست‌های فرامرزی نیز قانونی محسوب می‌شود.^۴ به‌موجب فصل ششم منشور، کشورهای عضو سازمان، مکلفند اختلافاتشان را از طریق دوستانه حل و فصل کنند. در این رابطه شورا تعیین تکلیف نمی‌کند، اما این‌که آیا اختلاف یا وضعیت پیش‌آمده تا چه حد صلح جهانی را تهدید می‌کند یا اصلاً ناقض صلح است، منجر به مداخله شورا می‌گردد. رسیدگی شورا با شکایت کشور غیر عضو نیز امکان پذیرست. صدور توصیه‌نامه و عملیات قهری و دستور موقت به‌دلیل آن‌است که شورای امنیت مرجع تشخیص و حل اختلاف و نتیجتاً حفظ صلح و آرامش در جهان است؛^(۳۲) بار اثبات

1. U.N. Doc. SG/SM/8891-GA/10157 (Sept. 23, 2003)
2. <http://www.un.org/News/Press/docs/2003/sgsm8891.doc.htm>.
3. Press Release, Secretary-General Kofi Annan, Adoption of Policy of Preemption Could Result in Proliferation of Unilateral, Lawless Use of Force,
4. U.N. GAOR, 60th Sess., U.N. Doc. A/RES/60/1 (2005), available at: <http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/N05/487/60/PDF/N0548760.pdf>.

برعهده کشوری است که متوسل به زور شده یا قصد آن را دارد. این موضوع مشروط بر ایناستکه توسل به زور، آخرین و تنها ابزار باقیمانده است.^(۳۳) البته در مواردی مثل قطع‌نامه (۱۹۱) ۱۳۴ شورای امنیت در مورد قضیه افریقای جنوبی شورا بدون تحقیق اعلام کرد ادامه اختلاف، تهدید برای صلح جهانی است. بالاخره به قطع‌نامه مشهور ۵۹۸ می‌توان اشاره کرد که به موجب آن اختلاف بین ایران و عراق را نقض صلح اعلام کرد؛^(۳۴) در نتیجه می‌توان گفت حقوق نمی‌تواند این‌گونه اعمال زور را از بین ببرد، بلکه در تاریخ مکرراً نشان داده شده حقوق بین‌الملل می‌تواند کنترل‌کننده این موضوع باشد که جامعه بین‌المللی می‌تواند در کاربرد نیروی نظامی در آینده تحقیق کند که آیا توسل به زور ضروری و موجه است و اگر چنین است با حداقل هزینه و نیروی ممکن انجام شود. به عبارتی این حقوق بین‌الملل است که تعیین می‌کند در موارد خاص چه واقعیتی بیش‌ترین تأثیر را بر تحقق امنیت جمعی خواهد داشت.

امروزه روش مذاکره بین‌المللی و دیپلماسی پارلمانی جانشین رویه سنتی تک روی گذشته شده است.^(۳۵) در سال ۱۷۹۵، ایمانوئل کانت، کتاب صلح ابدی را به رشته تحریر در آورد. از نظر او سه عنصر ضروری برای اداره امور بشری جهت از بین بردن همیشگی تهدید جنگ، لازم است. این عناصر عبارتند از: ۱ - بنیاد اساسی هر کشور باید مبتنی بر جمهوری باشد. ۲ - حقوق ملت‌ها باید در یک فدراسیون آزاد کشورها بنیان‌گذاری شود. ۳ - حقوق مردم به‌عنوان شهروندان جهانی، باید محدود به شرایط دوستانه جهانی باشد.^۱ کانت منادی صلح و بیش از هرکس در این زمینه حق بر بشریت دارد. دویست سال قبل، او چنین گفته است: این‌که بشریت در کنار هم است، موضوعی غیرقابل اجتناب است. هر تخطی و اعمال خشونت نسبت به قانون و عدالت در هر گوشه جهان، ممکن‌است در هر جای دیگر نیز تکرار شود.

1. <http://www.people.fas.harvard.edu/kant.perpetual>.

۲- مؤلفه‌های نظام قانون‌مند جهانی پیرامون صلح جهانی

۱-۲- حقوق بین‌الملل الگوی حقوق داخلی و ضامن صلح

نظام بین‌الملل همواره در حال تغییر و دگرگونی است. این ساختار در حال تغییر، بر نقش حقوق بین‌الملل و الگوهای مرجع آن برای تطبیق با نظام داخلی تأثیر می‌گذارد. سه نمونه که برای تحلیل این موضوع می‌توان ذکر کرد عبارتند از: الف - روش کلاسیک ب - شبکه بی سلسله مراتب ج - فردگرایی، که البته مورد اخیر بحث برانگیزست.^(۳۶) نمونه سنتی حقوق بین‌الملل ثنویت‌گرایی است، به طوری که یک فضای حقوق بین‌الملل وجود دارد و یک حقوق داخلی. نظام بین‌الملل متشکل از حاکمیت و دولت‌های مستقل است که در تئوری و در روابط با یکدیگر برابرند. حقوق بین‌الملل مبتنی بر رضایت کشورهاست که از آن اصطلاحاً به خواست حاکمیت‌ها یاد می‌شود.^۱ نمونه سنتی حقوق بین‌الملل بر این فرض است که کشورها تنها زمانی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی ملحق می‌شوند که منافع حکومت‌های آنها را در پی داشته باشد. کشورها در این نظام عموماً خود را با تکالیف مندرج در معاهداتی که به آنها پیوسته‌اند، منطبق می‌کنند. چنان‌چه عمل نکنند، مشمول مجازات‌های بین‌المللی خواهند شد و از تکرار تخلف منع خواهند شد. آنچه بدیهی است، واقعیت متفاوت با این فرضیات است. تئوری کلاسیک بسیاری از دلایل دیگر را که چرا کشورها به واسطه منافع خود، با حقوق بین‌الملل منطبق می‌شوند؛ نمی‌تواند بیان کند. این دلایل اراده آنها به انطباق را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کشورها به این دلیل به معاهدات می‌پیوندند که دیگر کشورها این کار را می‌کنند. اصطلاحاً تحت تأثیر جو قرار می‌گیرند. دیگر حکومت‌ها ممکن است از نفوذ خود در پیوستن کشورها استفاده کنند. البته منافع داخلی نیز خود فشاری بر این موضوع است. در برخی موارد، کشورها، علی‌رغم الحاق به معاهدات بین‌المللی، میل چندانی به انجام تعهدات بین‌المللی و تغییر رویه خود در انطباق با حقوق بین‌الملل ندارند. خیلی اوقات کشورها به راحتی از انطباق با مقررات بین‌المللی شانه خالی می‌کنند. دیدگاه سنتی حقوق در انطباق با مقررات بین‌المللی، جنبه سلسله مراتب دارد. دولت‌ها پیرامون موافقت‌نامه‌های بین‌المللی مذاکره می‌کنند، که متعاقب توافق، از طریق وضع قوانین و مقررات مؤثر واقع می‌شود. دولت‌ها تضمین می‌دهند که عاملین منطبق با این مقررات باشند. علاوه بر این، دیدگاه کلاسیک فاقد پویایی است. زیرا به صورت آبی و لحظه‌ای عمل می‌کند. این روش انطباق با قوانین، امروزه در تمام زمینه‌های حقوق بین‌الملل، منسوخ است. به عنوان مثال تحقیق تجربی در موافقت‌نامه‌های بین‌المللی مربوط به محیط زیست دلالت بر رعایت طولانی مدت مندرجات این گونه اسناد دارد.

1. S.S. Lotus (France v. Turkey) (1927) PCIJ (Series A, No. 10) 18 (September 7).

در روش شبکه‌ای، قدرت به صورتی غیر از سلسله مراتب سازماندهی شده است. بیش از بیست و پنج سال قبل دانشمندی به نام هارولد جاکسون از اساتید دانشگاه میشیگان این نظر را ارائه کرد که «قدرت مؤثر به طور فزاینده‌ای در حال سازماندهی به سمت یک سبک غیر سلسله مراتبی است».^(۳۷) در این نمونه، موضوعات مهم دیگری علاوه بر کشورها وجود دارند و وظائف پیچیده فزاینده‌ای را اجرا می‌کنند.^(۳۸) تمام عاملان، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی غیرحکومتی، سند یکاها‌ی صنعتی، جوامع خاص، و حتی افراد از طریق یک شبکه فرامرزی به یکدیگر متصل هستند که درون مرزهای ملی جریان دارد. در همین حال، نظام بین‌الملل به طور فزاینده‌ای در حال گسترش است. این توسعه، اهمیت جوامع مدنی، گروه‌های قومی و دیگر اجتماعات را در انطباق با موافقت‌نامه‌های بین‌المللی بالا می‌برد. حقوق بین‌الملل، بدین ترتیب هم از رضایت دول حاکم و هم رضایت فعالان غیردولتی فراملی و افراد، رشد می‌کند. به طوری که هم حقوق بین‌الملل عمومی و هم خصوصی را در برمی‌گیرد. در مجموع، موارد فوق و موافقت‌نامه‌های الزام‌آور و قواعد عرفی «حقوق نرم» نامیده می‌شوند. در این مثال، انطباق یک فرایند پویاست که دولت‌ها و واحدهای زیرمجموعه آنها و نهادهای غیرحکومتی، سازمان‌های غیرحکومتی، تجار، دیگر اجتماعات و افراد به طریق پیچیده‌ای درهم تداخل پیدا می‌کنند. الگو برای موافقت‌نامه‌ها و کشورها فرق می‌کند. درجه انطباق هر کشور در طول زمان متفاوت است.^(۳۹) به علاوه، موافقت‌نامه‌ها که در طول زمان تکامل می‌یابند، تعهداتی را که دولت‌ها باید با آنها منطبق شوند نیز تغییر می‌دهد. در مجموع با توجه به اساسی بودن انطباق حقوق داخلی با مقررات بین‌المللی، بدون پرداختن به مکاتب فلسفی مربوطه و نظریاتی که در ترجیح حقوق بین‌الملل وجود دارد، نتیجه آن یکسان‌سازی مقررات داخلی و بین‌المللی و دستیابی به یک صلح مداوم خواهد بود. برخی کشورها، اصل تقدم حقوق بین‌الملل را به این دلیل ضروری می‌دانند که طبق حقوق داخلی پیش بینی گردیده است. مثلاً محاکم بلژیک، اندونزی و لیتوانی در صورت تعارض قوانین داخلی با حقوق بین‌الملل، با توجه به ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق معاهدات، قانون داخلی را ملغی اعلام می‌کنند. در این حالت می‌توان گفت «داخلی کردن برتری حقوق بین‌الملل»، این روش مورد استفاده طرفداران نظریه یگانگی حقوق قرار دارد. مستند این برتری، ماده ۴۶ کنوانسیون وین است که مقرر می‌دارد: یک کشور نمی‌تواند با تکیه بر این واقعیت که اعلام رضایت وی به التزام در قبال یک معاهده تجاوزی نسبت به مقررات حقوق داخلی وی در خصوص صلاحیت انعقاد معاهدات بوده است، به بی‌اعتباری رضایت خود استناد نماید، مگر آنکه تجاوز مزبور بارز بوده و به قاعده‌ای از حقوق داخلی مربوط شود که دارای اهمیت اساسی است.

۲-۲- حقوق بین الملل کاربردی

پدیده نهادی کردن روابط بین المللی که تا پایان جنگ جهانی اول، پدیده‌ای حاشیه‌ای و فرعی بود، با پیروزی افکار ویلسن رئیس جمهور آمریکا و انعقاد عهدنامه ورسای و ایجاد جامعه ملل، جهشی بزرگ یافت. جامعه ملل، با وجود شکست نهایی آن، اولین تحقق نهادی ایده قدیمی «صلح توسط حقوق» بود. در مفهوم کلاسیک حقوق بین الملل، نقش اصلی حقوق، عبارتست از تثبیت صلاحیت‌های اشخاص مختلف حقوقی و نظم دادن به آنها. تنوع حقوق بین الملل به سبب قلمرو اجرائی آن در گذشته در موضوعات نسبتاً محدودی اجرا می‌شد. مثلاً جنگ و صلح، حل و فصل صلح آمیز اختلافات، مصونیت‌های سیاسی. از زمان تأسیس سازمان ملل متحد موضوعات جدید تکنیکی از قبیل: اقتصاد، بهداشت، کار، مالیه، محیط زیست، توسعه، فضا و از این قبیل موارد اضافه شده است. به طوری که قاضی جسونپ^{۴۰} در رأی داوری بین کویت و کمپانی نفتی آمینول حقوق بین الملل را مانند هر حقوق دیگری، تنظیم کننده اعمال یا اتفاق‌هایی می‌داند که از مرزهای ملی می‌گذرد.^(۴۰) چنین تفسیری منجر به بی‌اعتباری حقوق داخلی می‌شود. اصطلاحی که در این رابطه به کار می‌رود، «حقوق بین الملل نارس» گفته می‌شود، حقوقی که مورد حمایت فرایند سیاسی داخلی نیست. این عبارت جهت تمایز با اصطلاح دیگر «داخلی کردن حقوق بین الملل» به کار می‌رود زیرا که در این مورد، مستلزم عبور از مراحل قانون گذاری می‌باشد.^(۴۱) پیشرفت جهان گرایی می‌تواند به توضیح ایجاد و رشد حقوق بین الملل نارس کمک کند.^(۴۲) اگر حقوق بشر جنبه جهانی دارد، پس تمام انسان‌ها در هر کجا که باشند باید از فوائد آن بهره ببرند. حقوق یک واقعیت بدیهی است و این حقایق با ماهیت خود هیچ مرزی را نمی‌شناسند.^(۴۳) این نیروی محرک فلسفی در خصوص کاربرد حقوق بین الملل، به عنوان وسیله‌ای برای تحمیل ارزش‌های جهانی، بدون شک، قدرت خود را از گسترش رسانه‌های جهانی به دست آورده است. بیشتر از هر وقت، ما در زندگی روزانه مواجه با رویدادهایی می‌شویم که مثلاً موجودیت انسانی اتباع خارجه، بیشتر از قبل، قابل رؤیت است. این موضوع بیشتر در حوزه حقوق بشر مطرح است و دلیلی است بر اینکه، چرا حقوق بین الملل جنبه مردمی یافته است. مع‌هذا بیان جهان گرایی برای گسترش حقوق بین الملل، بیان کاملی نیست. برخی از علاقمندان در باره گسترش حقوق بین الملل، مسائلی مانند تحمیل ارزش‌های غربی و حمایت از تنوع فرهنگی را ذکر می‌کنند،^(۴۴) البته باید قبول کرد که بسیاری از معیارهای جهانی حقوق بشر هنوز ناشی از

1. Ratione materiae.
2. Jessup Philip Caryl.

آداب و رسوم غربی است. علاوه بر این توسعه حقوق بین‌الملل، بیشتر براساس موضوعات حقوق بشر صورت گرفته است. اما علی‌رغم این، پیشرفت حقوق بین‌الملل، تنها به دلایل فوق نیست. با توجه به نقش عمده حقوق بین‌الملل عرفی در توسعه حقوق بین‌الملل، شکل‌گیری آن در نظر دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده به طریق تلویحی مشاهده می‌شود،^(۴۵) در رابطه با قاعده منع مداخله در حقوق بین‌الملل عرفی، دیوان تنها به عنصر معنوی برای توجیه آن استناد نمود.^(۴۶)

نقش نویسندگان در مفهوم جدید حقوق بین‌الملل عرفی بسیار گسترده است. مثلاً پروفیسور سوان می‌نویسد: ملت دولت حقوق بین‌الملل عرفی را نمی‌سازد. بلکه این موضوع ساخته مردمی است که از آن حراست می‌کنند. اساتید، نویسندگان کتاب‌ها و مؤلفین مقالات مجلات حقوق بین‌الملل از این دسته افراد هستند.^(۴۷) تغییرات به وجود آمده در حقوق بین‌الملل، به خصوص در کاربرد آن بین دولت‌ها و افراد، مستلزم دقت کافی در استفاده از واژه «حاکمیت» است. به این ترتیب نمی‌توان از حقوق و وظائف حکومت سخن گفت، بدون اینکه از حقوق و وظائف اشخاص خصوصی بگوئیم. موضوعی که در قرن بیستم، در کاربرد حقوق بین‌الملل مستقیماً به ارتباط بین افراد و دولت‌ها می‌پردازد. گسترش حمایت‌های بین‌المللی از افراد، حتی علیه دولت‌هایشان، برخی توضیحات راجع به حاکمیت را با مشکل مواجه می‌سازد. علاوه بر این، رشد سازمان‌های منطقه‌ای اقتصادی در واحدهای تکامل یافته سیاسی و حقوقی، پرسش‌هایی را مطرح کرده که چه کسانی به چه اندازه‌ای حاکمیت را مطابق تعریف سنتی اداره می‌کنند. به رسمیت شناختن اینکه حقوق بین‌الملل در زمان حاضر شرایط دولت‌ها را در رابطه با افراد محدود می‌کند، چیز بدی نیست و ضرورتاً از اقتدار حاکمیت دولت‌ها هم کم نمی‌کند.^(۴۸) هابز قدرت مطلق حاکمیت را به اندازه‌ای که صلح و امنیت را برای همه ایجاد کند، در قدرت حاکم پادشاه می‌دید. این موضوع هنوز هم باقی مانده است، بنابراین چنان‌که محدودیت‌هایی برای حاکمیت ایجاد شود، هرگز باعث تحقیر آن نشده است.

۳ - تأثیر نظام قانون‌مند بر صلح جهانی

۳-۱ - تحولات جامعه بین‌المللی

حقوق بین‌الملل در نیم قرن اخیر رشد چشم‌گیری داشته است. در گذشته از طریق دیپلماتیک و معاهدات تجاری این توسعه صورت می‌پذیرفت، در حالی که هم اکنون علاوه بر مداخلات بین دولت‌ها به رفتار آن‌ها در قلمرو مرزهایشان نیز می‌پردازد. در سال‌های اولی قرن بیست و یکم، بیش از ۵۰.۰۰۰ معاهده بین‌المللی با عناوین مختلف تجاری و مالیاتی و خودداری از شکنجه و خلاصه هر موضوعی که بین کشورها ضرورت دارد، منعقد شده است.^(۴۹) انقلاب در حقوق بین‌الملل با چالش‌های جدید بسیاری روبرو شد. شاید بزرگ‌ترین آن‌ها، در خصوص ایده‌آل حاکمیت دولت و تفکر نظم بین‌المللی بر اساس قانون است. حاکمیت دولت نیاز دارد که دولت‌ها با اقتدار مستقل و نامحدودی باشند تا در سرزمین‌هایشان اعمال حاکمیت کنند. هنوز دولت‌ها طبق عادت، وعده‌هایی را می‌دهند که با مفهوم حاکمیت، متعارض است. مثلاً نمایندگی در یک نهاد بین‌المللی، از مواردی است که از قدیم‌الایام در انحصار کشورها بوده است. بیشتر محققین و پژوهش‌گران، درباره حقوق بین‌الملل، مرتبط با این مسائل بحث کرده‌اند. با انجام یک‌سری تحقیقات حقوقی در ابتدای دهه ۱۹۹۰، این تفکر، که حقوق بین‌الملل را به‌عنوان تهدیدی علیه حاکمیت می‌پنداشتند، مورد انتقاد قرار گرفت.^(۵۰) گاهی اوقات از اصطلاح حکومت‌گرایان جدید سخن می‌گفتند.^(۵۱) این محققین، حقوق بین‌الملل را تهدیدی به، هم حاکمیت داخلی و هم بین‌المللی می‌پنداشتند. اعتراضات این‌ها به حقوق بین‌الملل زیاد و متفاوت است، یک موضوع ملازم این انتقادات عبارتست از: حقوق بین‌الملل جدید، به دولت‌های خارجی و سازمان‌های بین‌المللی قدرت زیادی می‌دهد، به‌طوری که حاکمیت را از نهادهای قانون‌ساز داخلی تهی می‌کند.^(۵۲) شاهد مثال، یان‌هو از اساتید مبرز دانشگاه برکلی در کالیفرنیا، در کنفرانسی به نام «روند حاکمیت جهانی» می‌گوید: آیا حاکمیت آمریکا در خطرست؟ او ادامه می‌دهد که، اشکال جدید همکاری بین‌المللی، به‌طور فزاینده‌ای به انتقال قدرت قانون‌سازی به سازمان‌های بین‌المللی که آمریکا را به حساب نمی‌آورند، سوق داده شده است. این واقعیت موافقت‌نامه‌های بین‌المللی است که دولت‌ها، حاکمیت را به مجامع بین‌المللی می‌دهند که کارها را به فرایندی می‌کشاند که به آن «نمایندگی بین‌المللی» گفته می‌شود. در دهه ۱۹۸۰، روبرت پوتمان، نظری را مطرح کرد که رابطه بین سیاست‌های بین‌المللی و داخلی، از طریق مجرائی که به آن «بازی دوسطحی» می‌گوید، امکان پذیرست.^(۵۳) در سطح ملی، گروه‌های داخلی منافع خود را با فشار بر حکومت، برای تصویب سیاست‌های مطلوب‌شان وادار می‌کنند. سیاست‌مداران قدرت را با ایجاد

اتحاد بین این گروه‌ها، جستجو می‌کنند. در سطح بین‌المللی، حکومت‌ها اهدافشان را با حداکثر توان برای قانع کردن فشارهای داخلی گذاشته‌اند، در حالی که در همان زمان، سعی در اجتناب از توسعه خارجیدارند.

اتحادیه اروپا، به‌عنوان موفق‌ترین الگوی اعمال حقوق بین‌الملل مدرن، برخی اصول دموکراتیک را در ارتباط با ملت - دولت، حاکمیت مطرح کرده که به‌طور اختصار به آن‌ها می‌پردازیم.^۱

(۱) بین‌المللی کردن مقدم بر ملی کردن است. از آنجائی که با هم‌بستگی، ما اعضای نوع بشر هستیم، در بین‌المللی شدن، به‌دنبال آزادی انسان خواهیم بود. بشر به ملت‌ها تقسیم شده، بنابراین ما باید حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را دنبال کنیم که اولین بار در سال ۱۷۸۹ در اعلامیه حقوق بشر انقلاب فرانسه آمده است امروزه به‌عنوان اصل اساسی حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود. زندگی ملت‌ها به صورت افراد مستقل، شناسائی متقابل مرزها و احترام متقابل یعنی برابری سیاسی، نه سلطه و نه تسلیم، این‌ها پیش شرط‌های همکاری آزاد و دوستانه یا به عبارت دیگر، بین‌المللی هستند.

(۲) ملت‌ها و تابعیت مقدم بر ملی‌گرائیست. ملت‌ها به صورت جوامع، قبل از ملی‌گرائی و ملت دولت وجود داشته‌اند. تحلیل ملت‌ها و مسائل ملی در اصطلاح «ملی‌گرائی» یک رؤیای فلسفی است. ملت‌ها در طول تاریخ تکامل می‌یابند، جوامع کهن، درس‌رزمین و زبان شریکند و فرهنگ و تاریخ مشترک از این مشترکات ایجاد می‌شود. بر این اساس، هم‌بستگی رشد می‌کند، منافع متقابل و هویت، مشخص کننده یک ملت از ملت دیگرست. برخی ملل، باستانی هستند، برخی جوان، برخی در حال شکل‌گیری. مشابه همه گروه‌های انسانی، خانواده، کلان، قبیله، در مواردی مشترکات دارند. هیچ تعریف کاملی نمی‌تواند تمامی موارد را در برگیرد. مردم خود می‌دانند که به چه ملتی تعلق دارند. اگر مردمی درون یک ملت، آرزوی تأسیس دولت مستقلی دارند، باید بتوانند آن‌را به‌دست آورند. این هم‌بستگی، شهروندی را پدید می‌آورد و مقرراتی که از سوی حکومت وضع و همه باید از آن تبعیت کنند. هم‌بستگی که بین چنین ملتی ایجاد شده، هرگز بین ملت‌ها وجود ندارد. البته دیگر هم‌بستگی‌ها را می‌توان ملاحظه کرد: هم‌بستگی بین‌المللی، که در زمان ما مهم‌ترست؛ در جوامع مدرن، تجارت، انتقال سرمایه و مسائل محیطی مشترک تمام ملت‌ها را در جهان به هم وابسته، به عنوان قسمتی از «دهکده جهانی» به هم مربوط می‌کند.

(۳) بشریت، هنوز در مراحل اولیه شکل‌گیری ملت دولت‌هاست. کمتر از یک دوجین ملت دولت عصر ما، بیشتر از یک قرن قدمت دارند.^۱ تعداد دول سازمان ملل، از حدود ۶۰ کشور در سال

1. <http://www.spectrezine.org/europe/Coughlan.htm>.

۱۹۴۶ به نزدیک ۲۰۰ کشور در زمان ما، رسیده است. تعداد کشورهای اروپائی از ۳۰ کشور در سال ۱۹۸۹ به ۵۰ کشور افزایش یافته، این فرایند، حتی در اروپای غربی منجر به از بین رفتن ملت دولتی که در طول قرون شکل گرفته؛ نشده است و حتی بسیاری ملت دولت‌ها، احتمالاً دویست یا بیشتر، در قرن بیست و یکم در حال شکل‌گیری هستند.

۴) دولت‌های با چند ملیت، فدرال یا بسیط، باید به حق تعیین سرنوشت ملی که آن‌ها را تشکیل داده اند، احترام بگذارند. برای حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، لازم نیست که ملتی به دنبال تأسیس کشور جداگانه‌ای باشد. ملت‌ها می‌توانند با یکدیگر در یک کشور چند ملیتی، دوستانه با هم زندگی کنند. انگلیسی‌ها، ولز و اسکاتلندی‌ها در بریتانیا، تبعه یک کشور هستند. به حقوق ملی آن‌ها احترام گذاشته می‌شود و اقلیت‌ها از سوی اکثریت، به‌خصوص در زمینه فرهنگ و زبان، تحت فشار نیستند. دولت‌های فدرال، حاصل قرن بیستم هستند؛ اتحاد شوروی سابق، فدراسیون روسیه کنونی، چکسلواکی، یوگسلاوی، هندوستان، پاکستان، نیجریه و مالزی ثبات و مشروعیت مردمی خود را از قرون و سنت‌ها به‌دست آورده‌اند.

۵) احترام به حاکمیت دولت، یک اصل دموکراتیک بنیادی و اساسی حقوق بین‌الملل است. پافشاری بر حاکمیت یک دولت، علاوه بر حق طبیعی، یک وظیفه اجتماعی است. حاکمیت ملی یک دولت دموکراتیک به مثابه آزادی و خودمختاری فردست. به این معنی که قوانین داخلی و روابط خارجی، انحصاراً توسط یک حکومت و پارلمان تصویب می‌شوند که منتخب ملت هستند و درقبال آن مسئولند. حاکمیت دولت، نتیجه پیشرفت فرهنگ سیاسی و محصول دموکراسی مدرن است. تنها روش همکاری بین‌المللی که قابل قبول دموکرات‌هاست، موردی است که از دولت نمی‌خواهد که حاکمیت خود را قربانی کند، بلکه این امکان را فراهم می‌کند که همکاری آزاد مردم آزاد در حاکمیت دولت براساس برابری قضائی، که جنیه اساسی برای تثبیت نظم بین‌المللی دارد، جمع شود.

۶) جهانی سازی اوضاع ملت دولت را تغییر می‌دهد، اما آن را از رده خارج نمی‌کند. بین‌المللی کردن، نه جهانی‌سازی طریق بشرآینده است. تفکر «جهانی سازی» منجر به از رده خارج کردن ملت دولت می‌شود. جهانی سازی را می‌توان تفسیری از واقعیت و آرمان، مخلوطی از «هست» و «باید» نامید. این واژه به گرایش‌های مهمی از جمله اینترنت، سهولت سفر، تجارت آزاد و انتقال سرمایه در دنیای معاصر مربوط است. تأثیر این‌ها بر حاکمیت دولت‌ها اغلب مورد مبالغه قرار می‌گیرد. دولت‌ها تا حدودی به یکدیگر وابسته هستند. به‌طوری که نسبتاً جهانی سازی بیشتری

1. <http://www.nationalplatform.org>.

در انتقال آزاد سرمایه، کار و تجارت، در اواخر قرن ۱۹ مشاهده می‌شود. اگر چه درجات آن درمقایسه با امروز کمتر بوده است. در آن روزها اکثر کشورها اقتصادشان به شکلی از پول بین‌المللی، بر معیار طلا بود. از دولت‌های مدرن انتظار می‌رود برای بهبود رفاه اتباع‌شان بیشتر تلاش کنند. جهانی‌سازی محدودیت‌های تازه‌ای بر دولت‌های جدید، بیشتر از آن‌چه قبلاً بوده، وارد می‌کند. دولت‌ها خود را با چنین تغییراتی منطبق می‌کنند، این باعث نمی‌شود که آن‌ها نابود یا کم‌اهمیت شوند. ارتباط سرمایه فراملی با حاکمیت دولت‌ها، اغلب مبهم است. از یک طرف ممکن است باعث فرسایش حاکمیت دولت‌ها شود، زیرا محدودیت‌هایی بر منافع آن‌ها تحمیل می‌کند و از طرف دیگر این‌گونه سرمایه‌ها در جستجوی کشور خودش، آن‌جائیکه محل تمرکزش است، در دفاع از منافع سیاسی و اقتصادی، در سطح بین‌المللی گردد در هر کشور، منافع اجتماعی مختلف، خود را برای حفظ حاکمیت دولت، در تلاش برای تقویت یا تحلیل دموکراسی ملی، متحد می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت: با مفهوم ملت دولت، حقوق بین‌الملل در روزگار ما این‌گونه برخورد می‌کند.^(۵۴)

چنان‌چه حقوق بین‌الملل را از دیدگاه سنتی مطالعه کنیم، دونوع نظام هنجاری مشاهده می‌شود: یکیکه توسط دولت‌ها برای روابط داخلی‌شان تنظیم شده و دیگری که برای روابط بین دولت‌ها کارآیی دارد.^(۵۵) سال‌های پایانی قرن بیستم چنین دیدگاهی از حقوق بین‌الملل ناکافی به نظر می‌رسید. ایجاد هنجارهای قابل اعمال در حوزه حقوق بشر بین‌الملل منجر به تبدیل فرد به‌عنوان موضوعی از این رشته حقوقی شده است. علاوه بر این سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی، نهادها و تشکیلات قضائی از دیگر موارد تحول به‌شمار می‌روند. تقویت این بازیگران در حقوق بین‌الملل مستلزم تقویت هنجارهای حقوقی بین‌المللی است. مثلاً امروزه به‌نظر می‌رسد قضات مایل به-اعمال هنجارهای فراملی بین‌المللی و مباحث قضایی بین‌المللی در راستای تحقق بخشیدن مفاهیم صلاحیت جهانی باشند. جهانی‌سازی فرایند گسترده‌ای است که به‌موجب آن ارتباطات بین مقولات یا مناطق اجتماعی مختلف در سراسر کره زمین به‌عنوان یک کل نگریسته می‌شود.^(۵۶) از نظر حقوق بین‌الملل، جهانی‌سازی به معنی یک دنیای جهانی شده است. حقوق بین-الملل به منافع دولت‌ها توجه می‌کند و راه‌هایی برای اثر بخشی آن‌ها با نتایج خاصی که هر دولت در یک موضوع خاص در تعارض با منافع دولت دیگر؛ پیدا می‌کند. فعالیت‌هایی که در گذشته در مفاهیم سنتی حقوق بین‌الملل، محلی خوانده می‌شدند امروزه بین‌المللی شده‌اند. امروزه هنجارهای حقوقی بین‌المللی به نظر نمی‌رسد که توسط عاملین دولتی پدید آیند؛ علاوه بر این با جهانی‌سازی فراملی مواجه هستیم. فعالیت‌ها و مداخلات فرامرزی، تداخل امور فعالان

دولتی و غیردولتی نظام هنجاری را به یک دنیای پراکنده و مداوماً در حال گذر به جهانی سازی سوق می دهد. جهانی شدن حقوق بین الملل هم گام با گسترش مفاهیم قضائی بین المللی قدیمی، شامل تقویت فعالان، هنجارها و سازمان ها در این نظام است. نظام سنتی بین المللی تنها به روابط عاملین دولتی و بین دولتی می پرداخت. افراد، سازمان ها، تشکیلات منطقه ای، نهادهای غیرحکومتی خارج از دسترس حقوق بین الملل بودند. دیوان بین المللی دادگستری، مانند نهاد پیشین خود، دیوان دائمی بین المللی دادگستری تنها برای دولت ها پدید آمده اند. این که فرد در پیشگاه چنین مراجعی حاضر شود غیر قابل قبول است. امروزه واقعیت برعکس این است. حقوق بین الملل امروزی همه انواع روابط شامل روابط دولت ها، تشکیلات منطقه ای، سازمان های غیرحکومتی، سازمان های تجاری، فعالان اقتصادی، و افراد خصوصی را در برمی گیرد.^(۵۷) پیدایش حوزه های حقوقی مانند حقوق محیط زیست، حقوق کار، مقررات تجاری، ضدانحصار، بهداشت، و حقوق بیمه نشان گر گسترش حقوق بین الملل هستند. فعالان غیردولتی نقش مهم فزاینده ای در این حوزه ها دارند. حقوق بین الملل جهانی، سازمان های منطقه ای، آژانس های تخصصی مانند سازمان های تجاری، سازمان های غیرحکومتی و حتی افراد خصوصی را تحت پوشش دارد. برای مثال، اتحادیه تجاری آزاد آمریکای شمالی یک قدرت منطقه ایست که در مسائل تجاری این منطقه ایفاگر نقش مهمی است. افراد خصوصی به طور فزاینده ای در حوزه های حقوقی بین المللی تأثیرگذار هستند.^(۵۸) امروزه افراد وارد معاهدات سرمایه گذاری با طرف های دولتی می شوند. به علاوه، آن ها می توانند دولت ها را در محاکم خاص موارد نقض روابط سرمایه گذاری تحت تعقیب قرار دهند.^(۵۹) افراد خصوصی هم چنین با اتکاء بر حقوق بین الملل برخی تضمینات به خصوص در حوزه حقوق بشر به دست آورده اند. در مواردی آن ها می توانند دولت ها را در خصوص موارد نقض استانداردهای بین المللی تعقیب کنند. حقوق بین الملل امروزی مجموعه پیچیده ای از معاهدات، مقررات، هنجارهای عرفی و اصول رفتاری است که روابط بین دولت ها را مانند عاملین غیردولتی در سطح افقی و عمودی محور قدرت تنظیم می کند. به دلیل اعمال فشار هنجارهای جدید حقوق بشر بر رفتار دولت، حاکمیت دولت ها دچار محدودیت هایی شده است. به خصوص با روش جهانی شدن حقوق بین الملل و به حساب آوردن منافع افراد، محدودیت قدرت حاکمیت بیشتر شده است. مدت طولانی است که حقوق داخلی برای تعریف حاکمیت به کار می رود. در بینش انقلابی حقوق بین الملل تلاش شده تا نقش مشابهی برای هنجارهای حقوق بشر تعریف شود. این هنجارهای جدید نیازمند به کارگیری حاکمیت دولت ها هستند. مثلاً دولت ها نمی توانند از شکنجه به عنوان یک اقدام رسمی دولت چشم پوشی کنند. بر این اساس چنان که شخص یا

اشخاصی در کشوری مورد شکنجه قرار گرفتند، کلیه دست‌اندرکاران باید مجازات شوند. به‌واسطه تقویت عاملین در حقوق بین‌الملل جدید، دولت‌ها نیز مانند سایر فعالان غیر حکومتی با ایجاد، کاربرد و انعکاس هنجارهای حقوق بشر درگیر هستند. دولت‌ها، سازمان ملل متحد، و سازمان‌های منطقه‌ای مختلف مانند شورای اروپا، سازمان کشورهای آمریکایی، سازمان وحدت آفریقا، با سازمان‌های غیرحکومتی حقوق بشری بی‌شماری در ارتباطند. نکته اساسی پیرامون قانون حقوق بشر، ایجاد یک‌سری قواعد برای همه ملل و دول است. بدین ترتیب به دنبال وحدت جهانی فزاینده و تعامل ملل مختلف است. در این حالت حقوق بشر بین‌الملل به دلیل تداخل تفکر حاکمیت ملی که هر دولت به لحاظ صلاحیت داخلی هر کاری که دلش بخواهد می‌تواند انجام دهد، متحول می‌شود. طبق گزارش کمیسیون بین‌المللی در خصوص مداخله و حاکمیت دولت، این دیدگاه جدید هنجاری حقوق بشر به‌صورت یک مانع عمودی بر سر حاکمیت دولت مستولی است. مسئولیت حمایت، آشکارسازی نیاز به‌روز شدن منشور سازمان ملل در مشارکت به این درک جدید از حاکمیت دولت در این گزارش مورد توجه قرار گرفته است.^(۶۰) این گزارش بیان‌گر منعطف شدن از مفهوم سنتی حاکمیت یعنی کنترل، به حاکمیت به‌عنوان مسئولیت در هردو وظیفه داخلی و خارجی است. به‌موجب این گزارش اگر مردم کشوری در عذاب باشند و دولت حاکم بر آن‌ها قادر یا مایل به متوقف کردن این وضعیت نباشد، اصل عدم مداخله کارآئی خود را از دست می‌دهد و تبدیل به مسئولیت بین‌المللی برای حمایت از اتباع می‌شود.

۳-۲- بینش صلح‌آمیز در مجامع حقوق بین‌الملل

اگرچه حقوق بین‌الملل حقوق همکاری است؛ وجود آن بستگی به رضایت کشورها دارد که می‌تواند به صورت صریح و یا ضمنی باشد. فقدان رضایت یک کشور به‌معنی آن است که نمی‌توان قاعده‌ای را بر آن تحمیل کرد. در نتیجه هر کشور قانون‌گذار خود می‌باشد. رابطه حقوقی بین کشورها با تنوع زیاد بستگی به اراده آن کشورها دارد.^۱ البته نباید قواعد آمره حقوق بین‌الملل را از یاد برد. قواعدی که هر مورد تخطی و نقض آن باعث بطلان است و موجبات مسئولیت بین‌المللی را پدید می‌آورد. به‌عبارتی این قاعده سخن از حداقل رفتار قابل قبولی را بیان می‌کند که هیچ ملت دولتی از آن تخلف نمی‌کند. مثلاً اعدام نوجوانان، می‌تواند در این مقوله جای گیرد. معاهدات، اعلامیه‌ها و عمل‌کردهایی که نشان‌گر ممنوعیت این موضوع به‌طور گسترده و غیر قابل تردید است را در زمره مسائلی مانند بردگی، شکنجه و کشتار دسته جمعی جای می‌دهد. هیچ

1. Pacta Terries NEC Nocent NEC Porsunt.

کشوری اظهاری خلاف این موضوعات نمی‌کند. از طرفی می‌توان گفت حقوق بین‌الملل فاقد یک قانون‌گذار به این منظورست و نتیجتاً معاهدات دو جانبه و چند جانبه چنین نقشی را بر عهده دارند. از طرف دیگر باید توجه داشت که حقوق بین‌الملل دارای خصیصه خاصی^۱ با جنبه‌های قانون‌گذاری بین‌المللی است؛ به عبارتی حقوق بین‌الملل عام مرکب از حقوق عرفی بین‌المللی و اصول کلی حقوقی است. قواعد حقوق بین‌الملل عام برای همه کشورها الزام‌آورند. بدین ترتیب که هر معاهده جدید به این نظام وارد می‌شود از چنین خصیصه‌ای برخوردار است.

در دنیای معاصر عوامل عدیده‌ای منجر به بین‌المللی شدن قواعد حقوق بین‌الملل می‌شود. با زمان‌های گذشته که یک کشور یا وزیر خارجه آن به آسانی می‌توانست قاعده‌ای را بپذیرد یا از آن شانه خالی کند؛ تفاوت زیادی صورت گرفته است. امروز دیگر در سطح بین‌المللی واقع شدن، یک انتخاب نیست. عمل‌کرد سازمان‌های زیادی که تعدادشان روبه افزایش است؛ حتی دستگاه‌های قانون‌گذاری و قضایی ملی منعکس‌کننده سیاست و نحوه قانون‌سازی رسمی یا غیر رسمی بین‌المللی هستند. نهادینه شدن حاکمیت و سیاست جهانی، محدود به بین‌المللی کردن فعالیت‌های حکومتی و دولتی نیست؛ بلکه در هر زمینه‌ای از جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روابط کشورها از مرزهای سرزمینی فراتر رفته است. از تاریخ تشکیل اتحادیه بین‌المللی تلگراف در ۱۸۶۵ ارتباط بین‌المللی، مورد تأکید اروپائیان و سپس جهانیان واقع شده است. به قول لویی رنو دانشمند فرانسوی «گردانندگان پست و تلگراف که اتحادیه پست و اتحادیه تلگراف را به‌وجود آوردند و مردم حتی نامشان را هم نمی‌دانند به تمدن و صلح بین اقوام به مراتب بیشتر از دیپلمات‌های صاحب نام خدمت کردند»^(۶۱)

دوران پس از جنگ دوم جهانی و تشکیل سازمان ملل متحد نیز با تصویب منشور ملل متحد مبداء جدیدی برای تغییر نظام وستفالی به‌شمار می‌رود. سازمان ملل متحد و ارکان آن برای جبران ضعف‌های جامعه ملل به‌گونه‌ای طراحی شد که تقسیم سیاسی جهان به دولت‌های قدرتمند با منافع جغرافیایی مختلف در منشور مورد توجه بود و یکی از دلایل آشکار حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت است.^۲ اینک زمان آن فرا رسیده که حقوق بین‌الملل جدید را در دنیای معاصر مورد آزمایش قرار دهیم. برای این منظور با تفکر جدیدی به موضوعات باید نظر افکند. مناسب‌ترین بینش در فهم مباحث حقوق بین‌الملل توجه به قواعد آن یا اجرای آن به تنهایی نیست؛ بلکه بر اساس قواعد و اجرا و علاوه بر این قدرت و کنترل آن‌ها می‌باشد. قواعد به

1. Sui Generis.

۲. ماده ۲۷ منشور ملل متحد

تنهایی نمی‌توانند تصمیمات بین‌المللی را توجیه کنند و تمرکز بر اجرا نیز به تنهایی راه‌گشا نیست. عوامل اقتصادی و جغرافیایی و اجتماعی نیز باعث پیچیده‌تر شدن موضوع است. بهترین دلیل موجودیت حقوق بین‌الملل و تکامل قواعد آن بر جهان گستری، این است که همه کشورها تلاش مستمری در انطباق عمل‌کردشان بر مقررات آن دارند.

در این‌جا لازم است به پیمان‌نامه‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد که در تکامل اعلامیه جهانی حقوق بشر منعقد شدند، اشاره کنیم. پیمان اول در ۱۹۶۶ بر حقوق افراد و آزادی‌های اساسی تأکید می‌کند در حالی که مورد دوم که به نسل دوم حقوق بشر شهرت یافته، بر حقوق اقتصادی و اجتماعی متمرکز است. نزدیک به ۱۴۸ کشور از جمله ایران، این دو پیمان‌نامه را به تصویب رسانده‌اند. اما علی‌رغم تأثیراتی که در وضع زنان، کودکان و کارگران می‌تواند داشته باشد؛ ایالات متحده آمریکا حاضر به تصویب کنوانسیون حقوق اقتصادی و اجتماعی نشده است. بنابراین نتیجه می‌گیریم که کم‌رنگ شدن حاکمیت دولت‌ها در کشورهای اروپایی بیشتر از آمریکا بوده است. از طرفی کنوانسیون حقوق کودک به موجب قطع‌نامه بیست نوامبر ۱۹۸۹ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و در سال ۱۹۹۰ لازم الاجرا شد.^۱ این کنوانسیون به تصویب ۱۹۴ کشور رسیده است که در واقع تعداد کشورهای تصویب‌کننده این کنوانسیون از تعداد کشورهای عضو سازمان ملل بیشتر است.^۲ بدیهی است چنین معاهداتی می‌تواند در ایجاد یک رژیم اخلاقی مستحکم بین‌المللی حقوق بشر و هم‌چنین به شکل‌گیری قراردادهای تجاری بین‌المللی و هدایت مذاکرات و چانه‌زنی‌های بین‌المللی کمک کنند.^(۶۲) اگرچه مانند مقررات حقوق داخلی، برخی موارد نقض را در حقوق بین‌الملل مشاهده می‌کنیم؛ هر ملتی دارای منافعی از حقوق بین‌الملل و توافقات بین‌المللی است. حقوق بین‌الملل، جامعه بین‌المللی را به سمت مشارکت با هدف نظم و ثبات سوق می‌دهد. وجود نهادهای مشترک و مداخلات متقابل باعث محدودیت عملکرد کشورها شده است. منافع حیاتی هر کشور نوعی هم‌بستگی شدید را با دیگران طلب می‌کند. مثلاً حفظ صلح و جلوگیری از جنگ، مثال‌های خوبی هستند که از اهداف عمده تشکیل سازمان ملل به‌شمار می‌روند. توسعه حقوق معاهداتی که با کنگره وین آغاز شد؛ ابزار توسعه حقوقی بین‌کشورهایی است که آماده مشارکت و همکاری با یکدیگر هستند و بدین ترتیب با الزام خود به انجام تعهد، خواسته‌هایشان را به ظهور می‌رسانند.^(۶۳) برای گسترش

1. 25GA./Res/44.

۲. ذاکریان مهدی، حقوق بشر در هزاره جدید، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱ تا ۲۱۱ می ۲۰۰۹ تعداد ۱۹۴ کشور این معاهده را تصویب کرده‌اند.

استقلال و امنیت و حفظ سرزمین، به خصوص کنترل رفتار سایر کشورها، هر کشوری می‌پذیرد که محدودیت‌هایی بر عمل کرد خود ایجاد کند. قواعد حقوق بین‌الملل را، از نزاکت بین‌المللی مانند برافراشتن پرچم کشتی‌های جنگی خارجی در دریا که جنبه اخلاقی دارد و هیچ تعهد حقوقی ندارد باید جدا فرض کرد.^(۶۴) نبود قانون‌گذار بین‌المللی و مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل که مرکب از نمایندگان تمامی کشورهای عضو است و از الزام حقوقی برخوردار نیستند، همچنین نظام قضایی مبتنی بر موافقت اولیه کشورها در دیوان بین‌المللی دادگستری و حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت نیز هیچ تأثیری بر موجودیت این رشته حقوقی ندارد. اگر چه فیلسوف انگلیسی جان آستین^۱ در قرن نوزدهم، نظریه حقوق بر اساس تفکر حاکمیت با پشتوانه ضمانت اجرا و مجازات را مطرح نمود؛ هنوز حقوق بین‌الملل با این تفکر منطبق نشده است.^(۶۵) علی‌رغم خواسته‌های متفاوت کشورها در بسیاری از اجلاس‌های بین‌المللی که منجر به تصویب معاهدات قانون‌ساز مانند کنوانسیون حقوق دریا گردیده است؛ دکترین وفاق عام چاره ساز بوده است. وفاق عام منعکس کننده تأثیر اکثریت در ایجاد قواعد جدید حقوق بین‌الملل و پذیرش آن‌ها توسط سایر کشورها می‌باشد. نوعی تلاش بر تغییر ساختار حقوق بین‌الملل از تأکید انحصاری بردولت - ملت، به یک شکل در حال توسعه مشارکت بین‌المللی است.^(۶۶) بشریت در جستجوی رفاه و عدالت است. نه فقط در کشوری که زندگی می‌کند بلکه در نظام بین‌المللی که در آن بسر می‌برد. نکته‌ای که در این جا لازم به ذکر است این که در همه حال باید انسان را که محور مطالعات حقوقی، فرهنگی و اجتماعی است مد نظر قرار دهیم و بر این پایه، شرق و غرب و سنتی و مدرن اهمیت خود را از دست می‌دهند. آن‌چه بتواند برای انسان و حیات انسانی مفید باشد؛ خوب است. حق تعیین سرنوشت و سایر اصولیکه در منشور ملل متحد مورد توجه قرار گرفته است با همین انگیزه بوده است.

نتیجه‌گیری

جهانیکه در آن زندگی می‌کنیم، پدیده ایستکه می‌توان آنرا به‌عنوان یک ارتباط تنگاتنگ بین نواحی مختلف، مردمان، نژادها، اجتماعات، و منافع اقتصادی و فرهنگی سراسرگیتی، فرض نمود که شعب حقوقی مختلفی را در بردارد که مهم‌ترین آن‌ها، حقوق بین‌الملل است. بدین ترتیب حقوق بین‌الملل با جهانی شدن، خود را از مجموعه قواعد حقوقی حاکم بر روابط بین کشورها، به شبکه پیچیده‌ای از اسناد مشتمل بر هنجارهای متنوعی از فعالان در صحنه حقوقی بین‌المللی،

1. John Austin.

متحول کرده است.^(۶۷) پدیده‌ای که متعلق به حقوق داخلی بوده، هم اکنون از دید حقوقی بین‌المللی نگریسته می‌شود. سیاره ما درحال غرق شدن است، زیرا موضوعاتی هم‌چون محیط‌زیست، سلاح‌های اتمی، بیماری‌ها و تروریسم، جنبه جهانی به خود گرفته و با معیارهای بین‌المللی سنجیده می‌شوند.^(۶۸) حقوق داخلی که قدرمطلق خودرا از دست داده، اینک تصحیح شده، و از دید حقوق بین‌الملل بدان نگاه می‌شود. بدین ترتیب، حقوق بین‌الملل نسبت به دهه‌های گذشته فرایند انقلابی را داشته است. به گونه‌ای که، خود را از روش حل اختلاف بین دولت‌ها، به یک ابزار قدرت‌مند جهانی متحول نموده؛ که در زندگی روزمره مشهود است. بدون اغراق باید گفت: حقوق بین‌الملل امروزی، سیاست‌ها و تصمیمات بسیاری از عاملین دولتی و غیردولتی را تحت تأثیر قرار داده است.

در عصر اتم و ارتباطات، با طرح صلح جهانی از طریق نظام قانونمند، هدف اشاعه تفکر ایده آلیستی نیست. بلکه بر این عقیده هستیم که دیر یا زود، جامعه جهانی به ضرورت هر چه بیشتر این مهم خواهد رسید. تأسیس نهادهای بین‌المللی که بتوانند از به‌روز جنگ جلوگیری به‌عمل آورند و با مسایل جهانی به مقابله بپردازند، نیاز عملی دنیای امروز است.

توسعه اقتصاد جهانی، محیط‌زیست جهانی، مسابقه تسلیحاتی، تروریسم سیاسی، انفجار جمعیت، استفاده از منابع اقیانوس‌ها، همگی در دستور کار دولت‌ها قرار دارند، اما به تنهایی توسط یک دولت قابل حل نیستند.

با وجود ابزارهای قانونی و دور از خشونت، می‌توان تعارضات غیر قابل اجتناب را در این دنیای پراکنده حل کرد. وضعیتی که هنوز در ورطه تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز، مورد توجه مهم‌ترین دستگاه تصمیم‌گیری بین‌المللی است و در جلسات مهم آن، مورد رسیدگی قرار می‌گیرند.

وجود معاهدات متنوع از لحاظ کمی و کیفی، گسترش تعداد کشورها و هم‌چنین اعضای سازمان ملل متحد و روند هر چه بیشتر پیوستن کشورها به این معاهدات، به‌خصوص مهم‌ترین معاهدات قانون ساز که اختصاص به مسائل بشری دارند توجه به این موضوع را اجتناب ناپذیر می‌کند.

فرایند تشکیل عرف در حقوق بین‌الملل معاصر، علی‌رغم تفاوت‌هایی که در پیشی گرفتن عنصر معنوی بر عنصر مادی ایجاد شده است، هم‌چنین امکان سریع‌تر انعقاد معاهدات، با وجود تکامل اجلاس‌های دیپلماتیک، هم‌چنان عرف از جایگاه رفیعی برخوردار است. ارتباط این دو و نقشی که در تکامل یکدیگر دارند؛ وجود قواعد آمره حقوق بین‌الملل که می‌توانند هم جنبه قراردادی و هم عرفی داشته باشند، نقش مؤثری در تکامل حقوق بین‌الملل و نهادینه شدن نظام قانونمند دارند.

سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی مانند سازمان تجارت جهانی و منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا می‌توانند به‌عنوان الگوی مؤثری در رسیدن به یک نظام قانون‌مند باشند که از لحاظ عملی مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. با توجه به این‌که طبق ماده ۵۲ منشور، گسترش پیمان‌های دسته جمعی برای انجام امور مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، سازگار با اهداف منشور، مورد استقبال و حتی حمایت سازمان ملل قرار گرفته‌اند، با انعقاد هر معاهده، علاوه بر گسترش مقررات حقوق بین‌الملل، ایجاد نظم جهانی و منطقه‌ای به طریق اولی، محدودیت‌هایی برای حاکمیت دولت‌ها پدید می‌آورد. به‌عبارتی قدرت مندرج در صلاحیت انحصاری آن‌ها را، به نفع جامعه بین‌المللی محدود می‌کند. وضعیتیکه در دنیای امروزی پدید آمده منجر به امکان مداخلات انسان‌دوستانه ملل متحد در کشورها حتی بدون نیاز به مجوز آن‌ها گردیده است.

اکثر قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد که چند دهه است از طریق کنسانسوس به تصویب می‌رسند، نشان‌گر خواست جامعه جهانی در موضوعاتی است که زمانی سد عظیم حاکمیت انحصاری مانع از هرگونه مداخله و اظهار نظر کشورهای دیگر می‌شد. موضوعاتی مانند حقوق بنیادی بشر: آزادی، فقر، محیط زیست، بهداشت، مدیریت منابع زمین، تأمین انرژی، کنترل ترانزیت مواد مخدر و ترویسیم بین‌المللی، مثال‌هایی از موارد عیدیه‌ای هستند که با عزم جهانی امکان برخورد با آن‌ها وجود دارد. این مباحث، نه تنها اختصاص به یک کشور ندارند، بلکه دولت‌ها مشتاقانه از همکاری جامعه بین‌المللی استقبال می‌نمایند. میراث مشترک بشریت به مقوله‌هایی وصل می‌شود که نتیجتاً مشارکت جامعه بین‌المللی را می‌طلبد. بنابراین، مشابه پدید آمدن اشخاص با تابعیت‌های مضاعف و احترام به این حق فردی، دولت‌ها از بسیاری موضوعات که در گذشته مشمول صلاحیت انحصاری آن‌ها بوده است، عدول کرده و بنابر منافع متقابلی که برایشان پدید می‌آید، سعی در جهانی‌شدن آن‌ها دارند.

تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ به فاصله کمتر از پنج سال از تاریخ امضای معاهده رم، دلیل مناسبی بر این ادعاست. تشابه این کنوانسیون با پیش‌نویس کنوانسیون مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، که بالغ بر شصت سال نتوانسته به‌صورت یک متن قابل قبول از کمیسیون حقوق بین‌الملل به صحن مجمع عمومی عرضه شود، تفاوت وضعیت کنونی جامعه بین‌المللی را با سال‌های اول تشکیل سازمان ملل متحد به اثبات می‌رساند.

با کثرت سازمان‌های غیر حکومتی و حمایت‌هایی که شورای اقتصادی، اجتماعی از آن‌ها به عمل آورده است، نه‌تنها به‌عنوان اهرم فشار، بلکه خود با در دست گرفتن بسیاری مسائل جهانی، ابتکار عمل نشان می‌دهند و دولت‌ها را تسلیم خواست جامعه جهانی می‌نمایند.

تقویت ارکان سازمان ملل متحد و احیاناً ایجاد تغییراتی که منجر به ارتقای کرامت انسانی و برابری اجتماعی گردد، روندی که هم اکنون در حال تکامل است مانع از بروز تنش در سطح بین‌المللی می‌گردد. مفاهیم عدالت، صلح، رفع هر گونه تبعیض و نابرابری در تمامی زمینه‌های بشری، به‌عنوان مفاهیم کلیدی مدنظر هستند.

نقش فعال شورای امنیت، و دگرگونی که در قطع‌نامه‌های آن پس از افول نظام سوسیالیستی می‌توان مشاهده کرد، فصل متروک هفتم منشور را جان دوباره‌ای بخشیده است، به‌طوری که امروزه با تشخیص ضرورت ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه و در مواردی حتی اعزام نیروهای نظامی سازمان ملل، جهت اعاده و تحکیم صلح جهانی، توجه به مواد منشور و تفسیر آن را موضوع جنجالی نموده است. رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری مورخه ۲۲ جولای ۲۰۱۰ در قضیه مشروعیت اعلامیه استقلال کوزوو که متعاقب قطع‌نامه ۶۳/۳ مجمع عمومی و هم‌چنین قطع‌نامه ۱۲۴۴ شورای امنیت صادر گردیده و با در نظر گرفتن دو اصل حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی با رعایت بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها (۲۶۲۵) براساس منشور ملل متحد و هم‌چنین کنفرانس هلسینکی ۱۹۷۵ می‌باشد، نشان‌گر روند رو به صلح و امنیت بین‌المللی است. جالب‌تر این‌که در این موضوع که بیشترین تقابل با اصل صلاحیت انحصاری دولت را دارد؛ دیوان خود را در ارائه نظر مشورتی صالح دید و رأی به حقانیت استقلال کوزوو داد.

روندی که منجر به محو استعمار و تدوین منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشورها شده است، امروزه به جهانی‌شدن ابعاد مختلف حاکمیت می‌اندیشد.

در نهایت می‌توان گفت بستر اندیشه جامعه جهانی آمادگی پذیرش بسیاری مفاهیم را دارد، که در گذشته روح خودخواهی و برتری جویی مانع از طرح آن‌ها بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. کلییار کلود آلبر، نهادهای روابط بین‌الملل، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، نشرنو، ۱۳۶۸، ص ۶۲.
۲. هابز توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷.
۳. پوپر کارل، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰، ص ۷۴۰.
4. Weeramanty C.G, Universalizing International law , Martinus Nijhoff Pub, vol 48, Boston, 2004, pp. 408- 414.
5. McNair Arnold D., The Legal Meaning of War, and the Relation of War to Reprisals, 11 Transactions Grotius Soc'y 29, 33 (1925). And Hugo Grotius, The Rights of War And Peace (A.C. Campbell trans., M. Walter Dunne 1901) (n.d.).
6. Rousseau Jean Jacques On The Social Contract, translated by George Douglas Howard Cole, Dover Thrift Edition, 2003, p.77.
7. Robertson Geoffrey, Crimes Against Humanity: The Struggle for Global Justice (London: Allen Lane, 1999), p. 190 .
۸. فلسفی هدایت الله، «حق، صلح و منزلت انسانی» مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی شماره ۲۷-۲۶، ۸۱-۱۳۸۰، ص ۱۲.
9. Yoo John, "Using Force", 71 U. Chi. L. Rev, 2004, 729, 758.
10. Vermeule Adrian, "Interpretive Choice", 75 N.Y.U. L. REV, 2000.p.74.
11. Kaplow Louis, "Rules v. Standards: An Economic Analysis", 1992, 42 Duke L.J. 557.
12. Glennon Michael J., "The Fog of Law: Self-Defense, Inherence, and Incoherence in Article 51 of the United Nations Charter", 25 Harv. J.L. & Pub. Pol'Y2002, 539, 546. Glennon Michael J., "The Fog of Law: Self-Defense, Inherence, and Incoherence in Article 51 of the United Nations Charter", 25 Harv. J.L. & Pub. Pol'Y2002, p. 539, 546.
13. Gaddis John L., Strategies of Containment: A Critical Appraisal of Postwar American National Security Policy ,Oxford, 1982 & John Lewis Gaddis, We Now Know: Rethinking Cold War History ,Oxford ,1997.
14. "Roling, Aspects of the Ban on Force".NethILR, special issue, Essays on International Law and Relations in Honour of A.J.P.Tammes, 1971, p.242.
15. Kelsen, Principles of International Law, 2nd Ed, Tucker, New York, 1966, p.86. The Current legal regulation of the use of force By Antonio Cassese.
16. Brownlie Ian, International Law and the Use of Force by States, Oxford, 1963, pp. 275-80.
17. McDougal Myres S, "The Soviet-Cuban Quarantine and Self-Defense", 57 Am J Intl L, 1963, p. 597- 599.
18. Kellogg Frank B, " Address before the American Society of International Law", 22 Proc Am Socy Intl L 141, 143, Apr 28 1928. & Glennon Michael J, "The Fog of

- Law: Self-defense, Inherence, and Incoherence in Article 51 of the United Nations Charter", 25 Harv J L & Pub Pol, 2002, p. 539- 558.
19. Schachter Oscar, "The Right of States to Use Armed Force", 82 Mich L Rev, 1984, p. 1620-1634.
20. "Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua" (Nicaragua v United States), 1986, ICJ 14 (finding US action in breach of international customary law).
21. Legality under International Law of Remedial Action against Use of Cuba as a Missile Base by the Soviet Union 2 Aug 30, 1962, reprinted in 6 Green Bag 2d, 2003, p. 195- 196.
22. "Letter from Daniel Webster, US Secretary of State, to Henry Fox, British Minister in Washington" (Apr 24, 1841), reprinted in Kenneth Bourne, Ed, 1 Brit Documents on Foreign Aff : Reports and Papers from the Foreign Office Confidential Print, Part I, Series C, 1986, p. 153- 159.
23. «Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-Operation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations», G.A. Res. 2625 (XXV), at 123, U.N. Doc. A/8082 (Oct. 24, 1970).
24. Lillich Richard B. & Paxman John M, "State Responsibility for Injuries to Aliens Occasioned by Terrorist Activities", 26 AM. U. L. REV. 1977, p. 217- 221.
25. S.C. Res. 262, U.N. Doc. S/RES/262 (Dec. 31, 1968).
26. Gray Christine, International Law and the Use of Force, Oxford University Press, 2004, p. 161.
27. Report of the Secretary-General's High-level Panel on Threats, Challenges and Change, "A More Secure World: Our Shared Responsibility", 1, 9, U.N. Doc. A/59/565 (Dec. 2, 2004).
28. Koninklijke Brill, Progress in International Law, NV Miller Bratspies (Eds), 2008pp. 573-592.
۲۹. کلییار کلودآلبر، سازمان های بین‌المللی، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، نشرفاخته، ۱۳۷۱، ص ۲۱۷.
۳۰. همان، ص ۲۱۳.
31. "24 U.N. General Assembly, 2005 World Summit Outcome", G.A. Res. 60/1, 139-40, AM. U. L. REV, 60th Sess.
۳۲. فلسفی هدایت الله، «شورای امنیت و صلح جهانی» مجله تحقیقات حقوقی شماره ۸ سال ۱۳۶۹، صص ۳۸-۳۵.
33. Lobe Jules, "The Use of Force to Respond to Terrorist Attacks": The Bombing of Sudan and Afghanistan, 24 Yale J. Int'l L. 1999, p. 537- 551.
۳۴. فلسفی، همان، صص ۷۳ - ۷۰.
35. South West Africa Cases, ICJ Reports 1962, p.346.
36. Brierly James L., Law of Nations 7-16 (6th ed., Oxford, 1963), pp. 7-16.
37. Jacobson Harold K., Networks of Interdependence: International Organizations and the Global Political System (2nd ed., Knopf, 1984).

38. Rosenau James N. and Czempiel Ernst Otto (eds.), *Governance without Government: Change and Order in World Politics* (Cambridge University Press, 1992), pp. 160-94.
39. Slaughter Anne-Marie, "The Real New World Order" (1997) 76 *Foreign Affairs* 183. *Netherlands Yearbook of International Law* (1992) p. 3-22.
۴۰. کارو دومینیک، حقوق بین‌الملل در عمل، ترجمه مرتضی تقی زاده انصاری، نشر قومس، ۱۳۷۵، صص ۳۲-۲۲.
41. Koh Harold Hongju, "International Law as Part of Our Law", 98 *AM. J. Int'l L.* 43, p. 52-57 (2004).
42. Habermas Jürgen, Kant's Idea of Perpetual Peace, with the Benefit of Two Hundred Years' Hindsight, in *Perpetual Peace: Essays on Kant's Cosmopolitan Ideal*, James Bohman & Matthias Lutz-Bachmann eds, 1997, p. 113.
43. Douzinas Costas, "The End(s) of Human Rights", 26 *MELB. U. L. REV* 2002, p. 445- 451.
44. Glennon Michael J., "Self-Determination and Cultural Diversity", *Flrtcher F. World Aff.* Summer-Fall 2003, at 75.
45. *Military and Paramilitary Activities (Nicar. v. U.S.)*, 1986 *I.C.J.* 14 (June 27).
46. Kirgis Frederic L., Jr., "Custom on a Sliding Scale", 81 *AM. J. Int'l L.* 1987. P. 146- 147.
47. Sohn Louis B., "Sources of International Law", 25 *GA. J. INT'L & COMP. L.* 1996, p. 399.
48. Rabkin Jermy, *Why Sovereignty Matters*, 1998, at.34 Brand Ronald A. *From Sovereignty: "The State, the Individual, and the International Legal System"*, *Hastings Int'l & Compo L. Rev.* Vol. 25, p. 279-80.
49. The United Nations Treaty Series currently contains over 50,000 treaties. *United Nations Treaty Series Overview* (2003), online at: <http> (visited sep 24, 2009).
50. Bradley Curtis A. & Goldsmith Jack L. III, "Customary International Law as Federal Common Law: A Critique of the Modern Position", 110 *Harvard Law* 815 (1997).
51. The New Sovereignists : "American Exceptionalism and Its False Prophets", *Foreign Affairs* 79 (2000).
52. Yoo John C., "UN Wars, US War Powers", *Chicago Journal of International Law* 1 (2000) p: 355-373, 361.
53. Putnam Robert, "Diplomacy and Domestic Politics: The Logic of Two Level Games", 42 *International Organization* 427 (1988).
54. Philpott Daniel, "Religious Freedom and the Undoing of the Westphalian State", 25 *MICH. J. INT'L L.* 2004, 981, 983).
55. Berman Paul Schiff, "From International Law to Law and Globalization", 43 *Colum. J. Transat'L L.* 485, 490, 2005.
56. Sands Philippe, "Turtles and Torturers: The Transformation of International Law", 33 *N.Y.U. J. Int'L L. & Pol.* 527, 537, 2001.
57. Berman Paul Schiff, "A Pluralist Approach to International Law", *YALE J. INT'L L.* 301, 312, 2007.

58. Steinhardt Ralph, "The Privatization of Public Law", 25 GEO. WASH. J. INT'L L. & ECON. 523, 544, 1991.
59. Shell G. Richard, "The Trade Stakeholders Model and Participation by Non state Parties in the World Trade Organization", 25 PA. J. INT'L ECON. L. 703, 715, 2004.
60. ICISS, The Responsibility to Protect, Report of the INT'L COMM. "on Intervention and State Sovereignty" (2001), available at http://www.idrc.ca/books/ev_9436_201_1_DO_TOPIC.htm.
۶۱. Louis Renault به نقل از کلییار، نهادهای روابط بین الملل، ص ۷
۶۲. سیمبر رضا، «تحول در نظام بین الملل و کار ویژه‌های ملت دولت»، مجله سیاست خارجی، پایی ۸۰، ص ۷۱۱.
63. De Visscher Charles, Theory & Reality in Public International Law, Translated from French P.E Corbet. Princeton University Press, 1968, p.48 .
64. North Sea Continental Shelf Cases, ICJ Reports, 1969, p.44.
65. Shaw M.N, International Law, Grotius Publications Limited 1986. & Cambridge: CUP, 2003, p.4.
66. D'Amato, "On Consensus, as a Factor in International Law", Eight Canadian Year Book of International Law, 1970, p.104.
67. Berman Paul Schiff, "From International Law to Law and Globalization", 43 Colum. J. Transat'l L, 2005, 485, 490.
68. Cohan John Alan, "Sovereignty in a Postsovereign World", 18 Florida J. INT'L L, 2006. 907, 910.